

RECEIVED  
Dated 4/22/80 Sp/GSK/PB

Sin  
 7 Jan 49  
 If it is within FBI jurisdiction, would it not be a good idea to keep a protective watch over Mr. Albert Einstein, who is now in a Brooklyn, NYC, hospital, until he is on his feet?  
 There are certainly individuals who think they would benefit from his weakness.  
 RECORDED  
 Perfectly  
 61-7699-14  
 5 JAN 12 1949  
 EX-76  
 b7c

پند

# اریک امانوئل اشمیت

مترجم: فهیمه موسوی

# پنشین



# خیانت اینشتین



---

سرشناسه:	اشمیت، اریک-امانوئل، ۱۹۶۰ - م. Schmitt, Eric-Emmanuel
عنوان و نام پدیدآور:	خیانت اینشتین / اریک-امانوئل اشمیت؛ مترجم فهیمه موسوی.
مشخصات نشر:	تهران: افراز، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری:	۹۶ ص.
شابک:	978-600-326-136-5
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیا
یادداشت:	عنوان اصلی: La trahison d'Einstein, c2014.
موضوع:	نمایشنامه فرانسه-- قرن ۲۰ م.
شناسه افزوده:	موسوی، فهیمه، ۱۳۶۲ - مترجم
رده‌بندی کنگره:	۱۳۹۳ ۱۳۹۳ ۲۶۶۱ PQ / ۸ ش
رده‌بندی دیویی:	۹۱۴/۸۲۲
شماره کتابشناسی ملی:	۳۵۰۱۵۲۲

---

# خیانت اینشتین

اریک امانوئل اشمیت

مترجم:

فهیمة موسوی



۱۳۹۳



## انتشارات افراز

ناشر برگزیده تاتر و ادبیات نمایشی

دفتر مرکزی و فروش: خیابان فلسطین جنوبی، خیابان وحید نظری، بن بست افشار، پلاک ۱، واحد ۵

تلفن: ۶۶۲۰۱۵۸۵

مرکز بخش: ۶۶۹۷۷۱۶۶

وبسایت و فروشگاه اینترنتی: [www.afrazbook.com](http://www.afrazbook.com)

E-mail: [info@afrazbook.com](mailto:info@afrazbook.com)

## خیانت اینشتین

اریک امانوئل اشمیت

مترجم: فهیمه موسوی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۳

ویرایش متن و طراحی جلد: یاسین محمدی / آتیه افراز

آرایش صفحات: یاسین حسدری

لیتوگرافی / چاپ / صحافی: تونج تصویر / یکتا

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

قیمت: ۶۶۰۰ تومان

تمام حقوق این اثر برای انتشارات افراز محفوظ است.

هیچ بخشی از این کتاب، بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر، قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی

از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیک، فیلم، نمایش و صدا نیست.

این اثر تحت پوشش قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

## خیانت اینشتین

خیانت اینشتین در تئاتر ریو-گش در ۳۰ ژانویه ۲۰۱۴ به روی صحنه رفت.

کارگردان:	استیو سویسا <sup>۱</sup>
طراح صحنه:	استفان زار <sup>۲</sup>
نورپردازی:	ژک روویرولی <sup>۳</sup>
لباس:	پاسکال بورده <sup>۴</sup>
بازیگران	
فرانسیس اوستر <sup>۵</sup> :	در نقش اینشتین
ژان کلود دریفوس <sup>۶</sup> :	در نقش دوره‌گرد
دان ارذبرگ <sup>۷</sup> :	در نقش اونیل

- 
1. Steve Suissa
  2. Stéphanie Jarre
  3. Jacques Rouveyrollis
  4. Pascal Bordet
  5. Francis Huster
  6. Jean-Claude Dreyfus
  7. Dan Herzberg



نزدیک غروب در ساحل دریاچه‌ای در نیوجرسی.  
هنگامی که خورشید با رنگ‌های مسی افق را نورانی  
می‌کند، مردی نشسته روی زمین، خودش را برای یک  
غذای ساده آماده می‌کند، کمی نان، مقداری زامبون و  
خیارشور.

یک دوره‌گرد است، با دمپایی و لباس‌های چروکیده، مردد،  
کوله‌پشتی‌اش روی چمن‌هاست، به چیزی که از دور  
می‌گذرد نگاه می‌کند.

چیزی که او می‌بیند و سرگرم‌اش می‌کند از نظر ما پنهان  
است. وقتی آن چیز نگاه او را به سمت راست می‌چرخاند،  
اینشتین ولرد می‌شود.

در این روز از سال ۱۹۲۴، آلبرت اینشتین پنجاه و پنج ساله  
است. با موهای آشفته، لباس گشاد، شلوار پارچه‌ای،  
پاهای بدون جوراب در کفش، در شلختگی ظاهری‌اش با  
مرد دوره‌گرد رقابت می‌کند. درحالی‌که خیس آب از قایق  
بادبانی‌اش پایین می‌آید، خود را در ساحل می‌تکاند. بعد  
از لبخندی به مرد دوره‌گرد، دستمالی را از ساک  
ورزشی‌اش بیرون می‌کشد.

چطور بود؟ از نمایش لذت بردید؟

اینشتین



- دوره گرد** عالی بود. قایق بادبونی خوشگل، نور خیره‌کننده‌ی روی دریاچه، چند تا سرعت گرفتن جانانه... دست‌کم پنج بار فکر کردم که دارید چه می‌شید.
- اینشتین** آ، مرسی... من خودم رو به خاطر هیچ و بی‌وج به زحمت نمی‌ندازم.
- دوره گرد** چطور موفق شدین انجامش بدین؟
- اینشتین** چی رو؟ این که قایقم رو روی امواج بنخوابونم یا این که دوباره به حالت اول برش گردونم؟
- دوره گرد** این که به ورزشی علاقه‌مند بشین که توش همون قدر استعداد دارید که یه فیل توی رقص داره؟ من آگه تا این حد ناشی بودم تسلیم می‌شدم.
- اینشتین** سال‌هاست که تمرین دریانوردی می‌کنم.
- دوره گرد** اوه...
- اینشتین** وقتی چیزی در مقابلم مقاومت می‌کنه خوشم می‌آد.
- دوره گرد** پس خوب چیزی رو انتخاب کردین: قایقرانی خسته‌تون نمی‌کنه!
- اینشتین** شکافتن امواج بهم آرامش می‌ده. به اندازه‌ی نواختن ویولن.
- دوره گرد** آی آی... ویولن رو هم شکنجه می‌دین؟
- اینشتین** بهتر از قایقرانی مه.
- دوره گرد** اوف...
- اینشتین** هیچ‌کدوم از آهنگ‌سازی که آهنگاشون رو اجرا کردم شکایتی نداشتن.

شاید تا الان مردمن؟ توجه کنید که ماهیا هم اعتراضی ندارند! ولی وقتی شما رو می‌بینن که با تگون دادن قایقتون با تمام سرعت روشن شیرجه می‌رید، باید براشون در قسمتای کم عمق آب وحشتزا باشه...

دوره‌گرد

اینشتین از خنده منفجر می‌شود، به هیچ وجه عصبی نشده، سپس خشک کردن خود را تمام می‌کند

شما چطور؟ چطوری ریلکس می‌کنید؟

اینشتین

من احتیاجی به ریلکس کردن ندارم، من ریلکس به دنیا اومدم. [اینشتین را برانداز می‌کند] جالبه که شما این قدر به اون شباهت دارین!

دوره‌گرد

به کی؟

اینشتین

دانشمنده. همون که تازگیا اومده این جا مستقر شده، تو پرینستون، تو دانشگاه، اون یارو معروفه تو کل دنیا، نینشتین، آلفرد نینشتین.

دوره‌گرد

آلبرت اینشتین؟

اینشتین

آره! طبق عکسای روزنامه‌ها شما باهاش مو نمی‌زنید.

دوره‌گرد

[متعجب] شما اولین کسی نیستید که متوجه شدین.

اینشتین

ظاهراً اون یارو به آدم حساییه.

دوره‌گرد

ظاهراً.

اینشتین

جایزه‌ی نوبل علوم.

دوره‌گرد

[اصلاح می‌کند] فیزیک.

اینشتین

چی؟ فیزیک علم نیست؟

دوره‌گرد

اینشتین سرش را تکان می‌دهد.

می‌دونید چی رو کشف کرده؟	اینشتین
امریکا رو؟	دوره‌گرد
نظریه‌ی نسبیّت رو.	اینشتین
اوه!	دوره‌گرد
$E=mc^2$	اینشتین
فقط همین؟! کمرش رگ‌به‌رگ نشده!	دوره‌گرد
می‌خواید براتون توضیح بدم؟	اینشتین
اصلاً.	دوره‌گرد
شما توانایی شو دارید که...	اینشتین
ساکت! حرف نباشه! همین که من ازش چیزی سر	دوره‌گرد
درنمی‌آرم، نبوغ اونو ثابت می‌کنه. بعدشم این‌که،	
نمی‌خواد عرض اندام کنید: وقتی کسی شما رو در حال	
قایق‌رانی بیینه حدس می‌زنه که شما کسی نیستید که بتونه	
$E=mp^2$ رو توضیح بده.	
[اصلاح می‌کند] $E=mc^2$ .	اینشتین
$mc^2$ ؟	دوره‌گرد
$mc^2$ .	اینشتین
[شانه‌هایش را بالا می‌اندازد] شما به چی می‌گین.	دوره‌گرد
نه.	اینشتین
چرا.	دوره‌گرد
نه.	اینشتین
اثباتش کنین.	دوره‌گرد
ممکنه وقت بیره.	اینشتین

دوره‌گرد با تصور این‌که دارد شانه خالی می‌کند، هرهر می‌خندد.

اوه، بزدل، یه بهونه‌ی حسابی... [اینستین دور می‌شود] ببینید، بهتره که شما نینستین نباشید، چون که اگه دستم به اون برسه گوشاشو می‌پیچونم.

اینستین برمی‌گردد، می‌ایستد، توجهش جلب شده.

جدی؟

یا یکی می‌زنم در کپلش؛ به‌انتخاب.

شما انتخاب می‌کنید یا اینستین؟

من! بینم کدوم یکیش در دسترسه، کپل یا گوش، بعد حمله می‌کنم.

خب، به حرفاتون گوش می‌کنم. با گوشام.

اینستین نزدیک او برمی‌گردد.

دوره‌گرد بی‌آن‌که متوجه شود او را نگاه می‌کند.

چی؟

پیچونید! اتقاداتون رو ارانه بدین!

به شما مربوط نیست. هیچی نیست که بخوام به خاطرش شما رو سرزنش کنم. [باشوخی] به‌جز این‌که شیوه‌ی لباس پوشیدن منو تقلید کردین.

درسته: خیاط ما یکیه.

آره! یکیه! اسمش هم هست بلبختی.

[همراه اولودگی می‌کند] خیلی متبحر در گشادی.

[همان حالت] متخصص چین‌واچین

انتخاب‌کننده‌ی پارچه‌های لکه‌جذب‌کن.

دوره‌گرد

اینستین

دوره‌گرد

اینستین

دوره‌گرد

اینستین

دوره‌گرد

اینستین

دوره‌گرد

اینستین

دوره‌گرد

اینستین

دوره‌گرد

اینستین

**دوره گرد** این طوری آدم از یکتواختی بیرون می‌آد؛ سر و وضعتو تغییر می‌دی بدون این که لباساتو عوض کنی.  
می‌خندند.

**دوره گرد** شما جوراب نمی‌پوشید؟  
**اینشتین** هیچ وقت. آخرش شست پام سوراخ شون می‌کنه.  
پنی زیر خنده می‌زند. یخ پیشان آب شده.  
سپس مرد دوره‌گرد با آرنج به اینشتین می‌زند و کشتی‌ای را در نزدیکی‌ها نشان می‌دهد.

**دوره گرد** بگو ببینم، قایق بادبونی تو از کجا کش رفتی؟  
اینشتین می‌خندد.

**اینشتین** دوست داشتی به دور سوارت می‌کردم؟  
**دوره گرد** بس کن، من از آب متنفرم.  
**اینشتین** متأسفام که دریاچه‌های نیوجرسی از آبجو پر نیستن. اون موقع می‌تونستیم...

**دوره گرد** نه! من شنا بلد نیستم.  
**اینشتین** نیازی به شنا بلد بودن نیست.  
**دوره گرد** چرا، اگه تو راننده باشی نیازه.

اینشتین شکلکی درمی‌آورد. باعث تفریح دوره‌گرد می‌شود.

**دوره گرد** اوه چه پکوپوزی! چه شباهت احمقانه‌ای با اینشتین! واقعاً فوق‌العاده‌س! چشمای سگی، موهای جرقه‌زده، شیهه.

**اینشتین** پنجاهوپنج ساله که مدام اینا رو بهم می‌کن.

دوره‌گرد بر خود می‌لرزد.

لاغر. [وحشتزده بلند می‌شود، و به عقب می‌رود] شما این؟

دوره‌گرد

اینشتین با سر تأیید می‌کند.

وای، متأسف‌ام. منو باش با شما مثل یه چلمن وراجی کردم.

اینشتین خودش را در اختیار او قرار می‌دهد.

گوشامو بیچونید.

اینشتین

دوره‌گرد شانه‌هایش را بالا می‌اندازد. اینشتین به آرامی اصرار می‌کند.

چرا، چرا، ازتون خواهش می‌کنم: گوشامو بیچونید. شما قرار بود سرزنش‌ام کنید.

[تلاش می‌کند موضوع را عوض کند] برنمی‌گردین؟

دوره‌گرد

وقت دارم.

اینشتین

هیشکی منتظرتون نیست؟

دوره‌گرد

چرا.

اینشتین

آها... متاهل ناراضی؟

دوره‌گرد

متاهل، همین و بس. دوبار. خیلی دوست دارم اشتباهاتم رو تکرار کنم. یه دیوونگیه... تا هفت‌سالگی همه‌ی جمله‌هامو دوبار می‌گفتم. هنوز روم مونده. هنوز روم مونده.

اینشتین

دوره‌گرد تردید می‌کند، به فکر فرو می‌رود و خشمگین به سمت اینشتین می‌چرخد.

- دوره گرد** من سخنرانی تون علیه نظامیا و سلاحا و جنگ رو هضم نمی‌کنم.
- اینشتین** آ... آها... شما دارید صلح طلبی منو سرزنش می‌کنید؟
- دوره گرد** شما حق ندارین! چون مخ درخشانی دارین، مردم حرفاتونو می‌بلعن. چطور می‌تونین سربازفراریا، بُزدلا و مخالفای جنگ رو تشویق کنین! حقیقتاً نبوغ شما با مخالفت کردن با وطن‌پرستای واقعی ثابت نمی‌شه.
- اینشتین** وطن‌پرستی یه بیماری بچه‌گانه‌س، آبله‌مرغون بشریته.
- دوره گرد** شما اعتبار نظامیا رو که به قیمت جوشون از ما دفاع می‌کنن از بین می‌برین.
- اینشتین** من کسی رو که از رژه رفتن با ضربات یه موزیکِ وحشتناک لذت می‌بره، تحقیر می‌کنم. اون آدم اشتباهی صاحب یه مغز بزرگ شده، فقط ستون فقرات واسه‌ش کافیه. آدما نباید آدمای دیگه رو بکشن.
- دوره گرد** تو جنگ، آدم واسه کشتن نمی‌کشه، واسه نمردن می‌کشه. سربازا به جای شما می‌جنگن.
- اینشتین** منم به جای اونا فکر می‌کنم، یر به یر.
- دوره گرد** معلومه: یکی در برابر همه، تافته‌ی جدا بافته، دور از غانله.
- اینشتین** [ناگهان بع بع می‌کند] بع... بع... بع... بعمع.
- دوره گرد** [متحیر] جان؟
- اینشتین** برای تعلق داشتن به جامعه‌ی گوسفندان، باید گوسفند بود. بعمع... بعمعمع...
- دوره گرد** سربازا قهرمانان!

- اینشتین**  
 قهرمانی سفارشی، قهرمانی اجباری! چه مضحکه‌ای!  
 دوره‌گرد با عصبانیت و خشونت اعلام می‌کند:
- دوره‌گرد**  
 من به پسر داشتم، ادی. توی جنگ کشته شد.  
 اینشتین، منقلب، از تمسخر دست می‌کشد.
- دوره‌گرد**  
 با به ماده‌ی منفجره تیکه‌پاره شده بود. بیست و سه سالش  
 بود. سال ۱۹۱۸... آخرای جنگ... وقتی بعضی‌ها داشتن  
 برمی‌گشتن... بی‌شعور همیشه دیر می‌رسید...
- اینشتین**  
**دوره‌گرد**  
 [صادفانه احساس ترحم می‌کند] تسلیت می‌گم.  
 به چی می‌گین... تسلیت! کلمه‌ایه که می‌گن تا خودشونو  
 از پوچی خلاص کنن. مثل صلیب قبرستون نظامی،  
 صلیب کوچیکی که بالاسر گودال می‌کارن. تسلیت!  
 [بسمت اینشتین می‌چرخد، با خشم] دوستش داشتم ادی رو.  
 از همه چی بیشتر دوستش داشتم. ساده‌س، قبل از این که  
 روی گهواره‌ش دولا بشم هیچ وقت عشق رو نمی‌فهمیدم.  
 اون بود که بهم یاد داد. بچم به امریکایی بزرگ بود. پسر  
 قهرمان بود.
- اینشتین**  
 شک ندارم. حتا به لحظه.  
**دوره‌گرد**  
 [انگار به پیروزی دست‌یافته] آه!  
**اینشتین**  
 بچه‌ی دیگه‌ای هم دارین؟  
 دوره‌گرد سرش را تکان می‌دهد.
- دوره‌گرد**  
 بعد که پسر رو دفن کردم، ریسم بیرون‌ام کرد. غر  
 می‌زدم، فریاد می‌زدم، زانوی غم بغل گرفته بودم. به



افسردگی از نوع وحشیانه‌ش بود. می‌خواستم مردم رو گاز بگیرم.

از این‌که زنده بودن سرزنش شون می‌کردی.

بعدش، عرق خوری رو شروع کردم...

از این‌که زنده بودید خودتون رو مقصر می‌دونستید...

نه اشتیاقی، نه شغلی، نه پولی. نتیجه این شد که زخم

ترکام کرد، منم راه جاده رو در پیش گرفتم. بی‌خانمان،

بدون احتیاج به سقف بالاسر. واسه چی جون بکنیم تا

حقوق بگیریم؟ آقا، من اگه به به شغل بسته شده بودم، به

حساب اعتباریم، سال ۱۹۳۲ ریچو رحمتو سر کشیده

بودم! عوض این، کل کالیفرنیا رو زیر پا گذاشتم،

درحالی‌که راه می‌رفتم، به افق و وقتی می‌خوایدم به

ستاره‌ها خیره می‌شدم. واسه پیدا کردن خوراک، گلیم

خودمو با چاقوتیزکنی از آب بیرون می‌کشیدم. همیشه

تیغه‌هایی هستن که کند می‌شن، من بهشون بُرندگی

دوباره می‌دم... راستی اگه شما چاقویی دارید که... اوه

نه، مطمئناً از به صلح طلب چاقویی گیر آدم نمی‌آدا!

پس فکر کردی غذاهام رو با چی تیکه می‌کنم، با ناخنم؟

چاقو هام رو براتون می‌آرم.

مگه گیاه‌خوار نیستین؟

نه، ولی خیالش رو دارم.

ناامیدکننده‌س...

مرد دوره‌گرد درمانده شده. اینشتین به موضوع صحبت

بر می‌گردد.

اینشتین

دوره‌گرد

اینشتین

دوره‌گرد

اینشتین

دوره‌گرد

اینشتین

دوره‌گرد

- اینشتین در مورد شما مثل خودم، اشک‌ها بهترین کلمات برای حرف زدن از جنگ هستن. من نمی‌خوام که دیگه جنگی وجود داشته باشه.
- دوره‌گرد [غرو لندکنان] چه اصالتی...  
اینشتین [با سرسختی شدید] من نمی‌خوام که دیگه جنگی وجود داشته باشه.
- دوره‌گرد عینهو یه بچه... یه بچه‌ی شش‌ساله... شایدم شش‌سال و نیمه... چه سادگی‌ای... یه شیر آب متبرک...  
اینشتین شما جنگ رو دوست دارین؟
- دوره‌گرد پرسیدن این‌که جنگ رو دوست دارم همون قسبر احمقانه‌س که پیرسین مرگ رو دوست دارم یا نه. آقا، من جایزه‌ی نوبل رو نگرفتم، جایزه‌ی نوبل دسته‌چاقو یا چاقوتیزکنی رو هم نگرفتم، بنابراین از سوزالای احمقانه پرهیز می‌کنم. جنگ سر می‌گیره، ما نمی‌تونیم ازش فرار کنیم. مثل مرگ.
- اینشتین اشتباهه! جنگ تنها راه حل منازعات نیست؛ من مذاکره رو ترجیح می‌دم. وانگهی، قرن‌هاست که تربیت ملت رو دست نظامیا سپردن. بله! کتابای تاریخ رو بخونید: تمجید شورانگیز از وطن، قلمرو، کشور؛ ستایش اغراق‌آمیز امپراتورای جنگجو و ژنرالای کارشناس تو فتون جنگی، این هیولاهایی که هزاران جنازه پشت سر خودشون باقی می‌ذارن. با آواز خوشحالی پیروزیاشون رو می‌شمارن، درحالی‌که با این پیروزی شکست انسان رو هر بار بیشتر شدت می‌بخشن. پسر شما از دولت اطاعت

کرد. ولی نقش دولت چیه؟ تلاش دولت باید حمایت از هویت شخصی باشه، بهش امکان تحقق شغلش رو بده، هنرش، خونواده‌ش. دولت در خدمت ماست، ما نباید برده‌ش بشیم. بشر باید در اوج قله فرمانروایی کنه، زندگیش باید دور از گزند و مقدس باشه. به نظر من، دولت کار غیر قانونی می‌کنه وقتی ما رو مجبور به آمادگی نظامی می‌کنه، ما رو وادار به عمل غیر اخلاقی می‌کنه وقتی مجبورمون می‌کنه آدم بکشیم. اون به مأموریت خودش خیانت می‌کنه. منم مثل شما دیگه جنگ نمی‌خوام. توجیه کردن صلح طلبی، یعنی دمیدن روح توافق و سازش، ایجاد یک انقلاب فکری.

چطوری؟

دوره‌گرد

اینشتین

اول، باید احساسات ملی‌گرایی رو از بین برد، این عشق پُر ادعا نسبت به قوم و خویش که با نفرت از دیگران اشتباه می‌شه. دوم، باید جوونا رو مجبور کرد که از خدمت نظامی سر باز بزنن، بهتر نیست این زمان و این بودجه صرف شکل دادن مغزها در مسیر احترام به زندگی صرف بشه؟ سوم، باید صنعت پنهان‌حمایت‌کننده‌ی ملی‌گرایی رو نابود کرد. در این جا پیشنهاد من اینه که منطقه‌بندی نکنیم: هدف کلی، خلع سلاح قطعیه. دولت‌ها از حاکمیت خود صرف‌نظر کنن و قدرت نظامی خودشونو به جامعه‌ی ملل انتقال بدن؛ در مواقع درگیری، تسلیم داوری دادگاه عدالت بین‌المللی باشن. آینده‌ی ما تویه حکومت جهانی مستقره. این طوری بشریت همون طور که

آرزوش رو داریم می‌شه و یه روز، یه روز شاید دور ولی درخشان، جنگ از بین می‌ره و همین کلمه‌ی جنگ، بدون این‌که ما رو بترسونه، فقط نشونه‌ی جنون درکنشدنی اجداد ماست.

ساکت می‌شود، پرفروغ، سرشار از انرژی، آماده برای ادامه دادن. مرد دوره‌گرد تماشایش می‌کند، هاج و واج.

چه زبونِ درازی! حالیم شد چرا شما ورزش می‌کنین: مختون اون قدر قُل قُل می‌کنه که لازمه یه کم از بخارشو آزاد کنین...

دوره‌گرد

قانع تون کردم؟

اینشتین

منو باش خیال داشتم شما رو عصبی کنم، شما مخ منو تیلبت کردین.

دوره‌گرد

قانع تون کردم؟

اینشتین

[صدایش عوض می‌شود، شکسته] پس شما با صلح طلب بودتون قصد ندارید پسر مو مسخره کنید؟

دوره‌گرد

برعکس. ترجیح می‌دادم که پسر شما در جبهه‌ی جنگ نمی‌مرد. ترجیح می‌دادم پسرتون الان پیش ما بود و شما به خاطر کارهایش بهش افتخار می‌کردین. ترجیح می‌دادم پسرتون ویژگی‌های ارزشمندش - جوونیش، نیروش، درستیش، هوشش - رو صرف هدف دیگه‌ای غیر از مبارزه می‌کرد. ترجیح می‌دادم که پسرتون یه قهرمان زنده باشه، نه یه قهرمان مرده.

اینشتین

دوره‌گرد سرخ می‌شود.

**دوره گرد** لطف کردین که زحمت کشیدین نظرتون رو برام توضیح دادین.

**اینشتین** قانع تون کردم؟  
**دوره گرد** عمراً

لبخندی بین دو مرد رد و بدل می‌شود. اینشتین بلند می‌شود که برود

**اینشتین** بینم، ساعت چنده؟  
**دوره گرد** شیش.

**اینشتین** آه... ساعت پنج قرار دارم. دیگه باید برم. [به دوره گرد] تا به زودی.

**دوره گرد** چرا نشه؟ [طبیعت را نشان می‌دهد] راه دفتر منو بلدید. [بامزه] شما منو تحت تأثیر قرار نمی‌دید.

**اینشتین** چه خوب شد، چون خودمم خودمو تحت تأثیر قرار نمی‌دم.

اینشتین می‌رود.

دوره گرد مشغول می‌ماند.

بعد از یک دقیقه، مردی با چهره‌ای سرسخت و سازش‌ناپذیر که به طرز خشک و رسمی لباس پوشیده، نزدیک می‌شود.

**اونیل** بهتون چی گفت؟

دوره گرد ناشناس را می‌بیند، براندازش می‌کند، و برای وادار کردن او به رعایت ادب می‌گوید:

**دوره گرد** عصر به خیر!

<p>[عصی] بله. عصر به خیر.          زیونت سوراخ می شه مؤدب باشی؟          خب، چی واسه تون تعریف کرد؟</p>	<p>اونیل          دوره گرد          اونیل</p>
<p>دوره گرد بدون جواب دادن، وسایلش را جمع می کند و          آمادگی ترک کردن آن جا می شود.          [با حالت خدا حافظی] عصر به خیر.</p>	<p>دوره گرد</p>
<p>مرد بدون ملاحظه و عصبانی به سمت دوره گرد می شتابد و          یقه‌ی لباسش را می چسبید.</p>	
<p>مکالمه‌ی خودتون رو بهم گزارش بدید..          ما با همدیگه صنمی داریم؟          از امریکا انتقاد کرد؟ حرفای کمونیستی زد؟</p>	<p>اونیل          دوره گرد          اونیل</p>
<p>آدم حسابت نمی کنم.          به نفعته که بیشتر همکاری کنی. وگرنه...          وگرنه؟</p>	<p>دوره گرد          اونیل          دوره گرد</p>
<p>مرد نیشخند زنان کلرتی را از جیب کتشی بیرون می آورد.          مأمور اونیل، از سرویس جاسوسی اف. بی. آی.          دوره گرد از اعتماد به نفس جاسوس، و از قاطعیت خشک او          وحشت کرده است.</p>	<p>اونیل</p>
<p>وای، شما بودین که ترس به جون ال کاپون کردین؟          الان وقت کارما زودا به گزارش دقیق می خوام.          تاریکی.</p>	<p>دوره گرد          اونیل</p>



شبی در ماه مارس ۱۹۳۹ ماه منظری آبی تیره را غرق پرتوهای نقره‌ای خود می‌کند. اینشتین روی ساحل نشسته، چراغ روغنی کنارش قرار گرفته، و نوری طلایی بخش می‌کند، گرم و اطمینان‌بخش. نامه‌هایی را داخل کیف پارچه‌ای قرار می‌دهد، گه‌گاه با مداد نکته‌ای را روی دفترچه‌ای یادداشت می‌کند. دوره‌گرد، نزدیکی‌های اینشتین ایستاده و روزنامه می‌خواند، انگار که عادت به این کار دارد. از جا می‌پرد.

اوه! تو آلمان کتابای شما رو تو ملاءعام سوزوندن؟  
لذت بردم از این افتخار. هیتلر اگه قادره نوشته‌های ما رو خاکستر کنه، اندیشه رو نمی‌تونه بسوزونه، چون اندیشه آتیشه.

دوره‌گرد

اینشتین

شما چه جملات فزاری دارین!  
تا حدودی تخصص منه.

دوره‌گرد

اینشتین

دوره‌گرد به خواندن ادامه می‌دهد.

امان از این هیتلر... با این بازداشتا و اعدامای دل‌بخواهی و مستبدانه، جوونای شست‌وشوی مغزی داده‌شده، جمعیتی که مجبور به گفتن «هایل هیتلر» هستن... به خودم می‌گم نکته روزنامه‌ها اغراق می‌کنن.

دوره‌گرد



- اینشتین**  
دوره گرد  
دلَم می خواست که این طوری بود.  
واسه فروش کاغذپاره‌ها، خبرنگارا خروارها خبر درست  
می‌کنن. کردل هول<sup>۱</sup>، منشی دولت، یه روزی گفت که  
مطبوعات واقعاً شورشو درمی‌آرن!
- اینشتین**  
دوره گرد  
به کارشون می‌آد، به کار شما می‌آد، به کار منم می‌آد. یه  
کار پلید و کثیف طوری ما رو شوکه می‌کنه که ترجیح  
می‌دیم با تعجب بگیم «اشتباهه!». با نفی کردن اونا  
احساس بهتر بودن می‌کنیم، واسه خودمون یه فضیلت  
دم‌دستی جور می‌کنیم.
- دوره گرد**  
کاملاً! وقتی ده‌ساله بودم، یه دوستی واسه‌م توضیح داد که  
چطوری بچه‌ها به دنیا می‌آن. انقد برام عجیب‌غریب بود  
که نخواستم باورش کنم...
- قهقهه می‌زند. اما اینشتین نمی‌خندد، آشفته از افکار مبهم.  
بیخشید، با چرندیا تم ناراحت‌تون کردم.
- اینشتین**  
دوره گرد  
توی این دنیا که همه‌چی نسبیه تنها یه کیفیت وجود داره  
که می‌تونه مطلق باشه: طنز. من طبع طنز شما رو تحسین  
می‌کنم. [به موضوع برمی‌گردد] نه، روزنامه‌ها داستان  
نمی‌سازن: هیتلر، نخست‌وزیر آلمان، هرچی رو که اعلام  
کرده اجرا کرده، جنگ، قتل‌عام بعضی شهر وندا.
- دوره گرد**  
آلمانی باشم.  
من دلَم نمی‌خواد جلوی هیتلر و گروه‌های نازی یه یهودی
- اینشتین**  
دوره گرد  
دقیقاً چیزی که من هستم. [مکت] یا بهتر بگم چیزی که  
بودم... من تابعیت سوئسی گرفتم.

**دوره‌گرد**

یهودی بودتون چی؟ می‌شه ازش خلاص شد؟  
از موقع تولدم روی اوراق هویتم نوشته شده بود «شهروند  
آلمان با مذهب یهود». برام جالب بود: از خودم  
می‌پرسیدم آیا به‌جور بی‌دینی وجود داره که اجازه بده دیگه  
یهودی نباشم.

**اینشتین**

**دوره‌گرد**

شما به خدا اعتقاد ندارین؟  
اگه وارد به کنیسه بشم، خدا دیگه منو به‌جا نمی‌آره... از  
این گذشته، مذهب به‌تنهایی یهودی نمی‌سازه. چه فریبی!  
به روزی تو سال‌های دهه‌ی سی، متفاوت از خواب بیدار  
شدم؛ روز قبلش به آلمانی بودم، اون روز صبح به یهودی  
بودم. در طول شب چه اتفاقی افتاده بود؟ هیتلر تو  
انتخابات پیروز شده بود. یهودستیزی دوباره به من رنگ  
یهودیت زده بود.

**اینشتین**

**دوره‌گرد**

حالا یعنی چی یهودی بودن؟  
به سرنوشته. به پوسته‌ی افکار می‌چسبه، آدمو آب‌دیده  
می‌کنه، نبوغ رو هدایت می‌کنه، حافظه رو پر می‌کنه.  
به محض این‌که متوجه یهودی بودنت بشی، دیگه خیلی  
دیر شده.

**اینشتین**

دوره‌گرد با دل‌تک‌بازی ادامه می‌دهد:

**دوره‌گرد**

عین پیشاهنگی: به روز یهود، همیشه یهودا  
به‌زور می‌خندند. مسلم است که سعی می‌کنند خود را  
سطحی‌تر از آن‌چه در واقعیت هستند جلوه دهند.  
دوره‌گرد روزنامه‌ها را نشان می‌دهد.

- دوره گرد** «یهودیان ممنوع‌الکار»، «یهودیان دست‌برده شده»، «یهودیان دستگیر شده»... حق داشتن بین خودتون و هیتلر، به اقیانوس فاصله بندازین. این جا توی نیوجرسی هیچ ترسی ندارین.
- اینشتین** مطمئناً، من به موقع فرار کردم. یه بُزدل وقت‌شناس... [ساکش را بلند می‌کند و نشان می‌دهد که پر از نامه با اندازه‌های مختلف است] بفرمایید، حدس بزنید اینا چیه!
- دوره گرد** کاش نامه‌ها واسه من فرستاده شده بود، به خاطر حجم بدهی که در طول بیست‌سال تو کافه‌بارای کشور به جا گذاشتم...
- اینشتین** حدس بزنید.
- دوره گرد** انجمنای عفت و پاکدامنی ازتون تقاضا کردن که سیلاتونو بتراشین؟
- اینشتین** نه.
- دوره گرد** پیامی از طرف زنایی که تحسین‌تون می‌کنن؟
- اینشتین** من نه خواننده‌م، نه هنرپیشه، تازه، فکر نمی‌کنم که معادلات ریاضی اون قدر اسکی باشه.
- دوره گرد** [شوخی‌کنان] ولی من یه قضیه‌ی فیثاغورث رو می‌شناسم که منو توی همه‌ی وضعیت‌ها می‌شونه. [لودگی را قطع می‌کند] درواقع، من همیشه تو ریاضیات مشکل داشتم.
- اینشتین** منم! [جدی] یهودیای اروپا از من درخواست کمک کردن که واسه مهاجرتشون به این‌جا، ایالات متحده، دخالت کنم. اینا نامه‌های یه هفته‌ست.
- دوره گرد** واسه چی اونا به شما احتیاج دارن؟

دولت امریکا موانع رو چندبرابر کرده. علاوه بر رونوشت شناسنامه، متقاضیان مهاجرت باید یه گواهی از پلیس کشورشون داشته باشن که تأیید کنه اونا شهروندای خیلی خوبی هستن. انگار که یه یهودی زجرکشیده، چمدون به دست به مقر گشتاپو بره واسه درخواست یه گواهی حسن رفتار!

آی...

نازیا به این رضایت می دن که بنویسن «کمونیست» یا «هوادار کمونیست» با این هدف که درخواست رد بشه. پرزیدنت روزولت از کمونیستا بیشتر از فاشیستا وحشت داره.

حق داره، نه؟

اینستین با تعجب دوره گرد را برانداز می کند. لحظه‌ی ناخشنودی بین آنها. هیچ‌یک مایل به ریسک کردن در این بحث نیست، هر یک دلواپس چیزی است که دیگری می‌تواند ابراز کند.  
مکش.

با این نامه‌ها چی کار می‌کنین؟

پخش شون می‌کنم. صنعتگرایی رو پیدا می‌کنیم که برای پناهنده‌ها کار جور کنن یا بار مالی رو به عهده بگیرن. از اون‌جایی که من نه پولی دارم که بدم نه شغلی، سفارش نامه‌هایی به نفع هنرمندا، معلما و دانشمندای یهودی می‌نویسم.

فایده داره؟

**اینشتین**      یه کم، خیلی کم، زیادی کم.  
**دوره گرد**      دولت یه سهمیه‌ای رو تعیین کرده. تمام بدبختا هم به  
این جا بیان راه حل این نیست.  
**اینشتین**      درسته. وظیفه‌ی امریکا نیست که این مشکل رو حل کنه،  
وظیفه‌ی بشریته.

دوره گرد در مقابل عظمت ماله، سوت می‌کشد.

**دوره گرد**      بشریت؟ فقط همین؟ هر وقت دیدینش سلام منو بهش  
برسونید.

**اینشتین**      [بمنوبه‌ی خود دلکک‌بازی می‌کند] سخته... این روزا زیاد از  
بشریت خبری نیست. خبری ازش دارین؟ [جدی‌تر]  
هالیوود بدون یهودیا چی می‌شد؟ یه پلاژ واسه  
بازنشسته‌ها که فقط یه ستاره توش ظاهر می‌شه،  
میکی موس...

دوره گرد سرفه‌ی کوتاهی می‌کند، سپس نامه‌ای از داخل  
ساک بیرون می‌کشد و نشان اینشتین می‌دهد.

**دوره گرد**      اجازه هست؟

**اینشتین**      خواهش می‌کنم.

**دوره گرد**      «پرفسور آلبرت اینشتین، پرینستون، ایالات متحده.»  
چی اروپا کت نامه فقط همینه و با این حال به دست شما  
رسیده؟ اوه، ایول! چاکریم سرور من. فکر می‌کردم  
نامه‌های بدون آدرس دقیق فقط واسه میکیه. «میکی،  
هالیوود»، بعدش نامه هُلپی می‌رسه روی میز میکی.  
[تمبرها را بعدت بررسی می‌کند] اوه، چه تمبرای خاصی! من

اگه به شخصیت مشهور مثل شما بودم، می‌رفتم تو کار جمع‌آوری نمبر. هیچ وقت بهش فکر کردین؟ [مهر و سوم نامه را باز می‌کند] بفرما، جالبه، براتون بخونم‌اش؟ گوش می‌دم.

اینشتین

یه بلژیکی ازتون تشکر کرده به خاطر حمایت از جبهه‌ی معترضای جنگ. جبهه‌ی چیپا، درسته؟ سوسیالیستا؟ اینشتین چهره درهم می‌کشد...

دوره‌گرد

چرا؟

اینشتین

دوره‌گرد پافشاری می‌کند، کمی معذب.

معارضای جنگ ادعا می‌کنن که جنگ‌ها رو سرمایه‌دارا شکل می‌دن واسه تضعیف کارگرا با از بین بردن نیروهای جوون و معترض. اون‌طور که به من گفته‌ن، ریشه‌ی صلح طلبی به سرخ‌ها برمی‌گرده.

دوره‌گرد

گفته‌ن؟ کی گفته؟ کی اینو به عرض شما رسونده؟ یادم نمی‌آد.

اینشتین

دوره‌گرد

یادتون بیارید و اون شخص رو از دایره‌ی معاشراتون حذف کنید، ازتون خواهش می‌کنم.

اینشتین

اینشتین با جدیت به مرد دوره‌گرد خیره می‌شود. لحظه‌ای عذاب‌آور.

دوره‌گرد خودش را سرگرم رمزگشایی از نامه می‌کند، سرافکننده.

این بلژیکیه بهتون التماس کرده به جوونای معترض جنگ کمک کنید.

دوره‌گرد

من رد کردم.

اینشتین

- دوره گرد** بیخشید؟
- اینشتین** زمان کمی داریم، می‌تونستیم امیدوار باشیم که با مقاومت شخصی جلوی نظامی‌گری در اروپا بایستیم. امروز، مقابل آلمان آماده‌ی جنگ، نباید گول بخوریم: آزادی توی خطر به‌دست می‌آد. بلژیک یه کشور خیلی کوچیکه...
- دوره گرد** بله، فکر کنم روی یه صخره‌س؟
- اینشتین** نه، اون موناکونه. قلمرو بلژیک مرزهای طبیعی نداره؛ آلمان بهش حمله می‌کنه. بی‌رودرواسی بهتون اطمینان می‌دم که به‌عنوان یه شهروند بلژیکی، خدمت نظامی رو رد نمی‌کنم، قبولش می‌کنم.
- دوره گرد** این شماین که دارین اینو می‌گین؟ منو شوکه می‌کنید.
- اینشتین** شما رو؟ شمایی که صلح طلب نیستید؟
- دوره گرد** احتیاجی به صلح طلب شدن نیست واسه فهمیدن این‌که شما دارین به اصول خودتون خیانت می‌کنید.
- اینشتین** من اصولمو می‌ذارم کنار، روی یه طاقچه، در انتظار لحظه‌ای که بتونم دوباره پس‌شون بگیرم، وقتی که مخالفت با نظامی‌گری دوباره تجسم مبارزه‌ی مؤثر به‌نفع پیشرفت بشر باشه. «من همیشه هم صلح طلب نیستم».
- دوره گرد** آها! طاقچه‌ی اصولتون کاربردیه!
- اینشتین** نه، «کاربردی» نه، عمل‌گرایانه‌س.
- دوره گرد** اونا رو روی طاقچه ردیف می‌کنید؟
- اینشتین** بله، اصول علمی. توی همه‌ی زمینه‌ها، اصول معنای مستقل از نتیجه‌شون ندارن. تجربه باید درست‌شون رو بررسی کنه. این‌جا، تورقابت، اصول من به نتیجه‌ای

می‌رسن که نمی‌تونم بپذیرم شون، یعنی پیروزی نازی‌ها.  
پس من اصولمو ترک می‌کنم.

دوره‌گرد

آهااا، خودتونو خلاص می‌کنین! سال‌ها ادای آدمای  
پاک‌دامن رو درمی‌آرین، بعد یه هو بی مقدمه شلوارتون رو  
می‌کشید پایین.

اینشتین

اگه امروز، بلژیکی، فرانسوی، هلندی، لهستانی،  
مجارستانی، با جنگ مخالفت مطلق داشته باشند و سلاح  
رو رد کنند، خدمت نظامی رو، بسیج عمومی رو، به‌منفع  
نازیای آلمانی کار می‌کنن. با رادیکال بودن، واسه پیروزی  
طرف قوی‌تر کار می‌کنن.

دوره‌گرد

خب بعد؟ این که چیز جدیدی نیست! همیشه ملت‌های  
مسلح‌تر، بدجنس‌تر و شرورتر از بقیه پیدا می‌شن. واسه  
اینه که هر کشوری، حتا بی سروصدا، خودشو مجبور به  
داشتن یه سیستم دفاعی می‌کنه. شما واسه این که تا حالا  
اینو نمی‌دونستین طرف صلح‌طلبی رو می‌گیرین؟

اینشتین

آلمان امروز رفتارش مثل بقیه‌ی کشورها نیست. آلوده‌ی  
ناسیونال‌سوسیالیسم شده، رؤیای مرگ دموکراسی رو داره،  
حزب واحدی رو تشکیل داده، یهودی‌ها رو تعقیب  
می‌کنه، به آزادیای اساسی حمله می‌کنه. وقتی خودمون  
رو برای مقابله باهاش آماده می‌کنیم، درواقع داریم از  
مفهوم تمدن دفاع می‌کنیم. انسانیت در خطر!

مکت.

اینشتین سخنش را کامل می‌کند:

باید خوشتون بیاد: به مواضع شما پیوستم!

اینشتین



**دوره گرد** اوه، مواضع من اون قدر منو غمگین می کنن که نمی تونم از پیوستن شما بهش خوشحالی کنم. در پیروزی خودم فقط شکست شما رو می بینم.

دو مرد به یکدیگر لبخند می زنند. در طول چند ثانیه از همدردی عمیق خود می لرزند.

برمی گردم.

**اینشتین**

شما به مرد بیوه هستین ولی نسبت به زمانی که همسر داشتید زودتر به خونه بر نمی گردین.

**دوره گرد**

بیچاره السا...

**اینشتین**

از اون وقت دیگه زن دیگه ای نداشتین؟

**دوره گرد**

اینشتین حرکتی مبهم و طفره آمیز می کند که می شود فرض کرد رابطه های دیگری هم داشته است.

آه... که این طور...

**دوره گرد**

ماجراهای احساسی خطرناکتر از جنگ هستن؛ تو نبرد، آدم به بار بیشتر کشته نمی شه، تو عشق چند بار. [برای برداشتن ساک نامه هایش نزدیک می شود] می تونم یک یا دو نامه رو به شما بسپارم؟ به این افراد کمک می کنید؟

**اینشتین**

من ارتباطات گسترده ای ندارم، جز با سگها، دوسه تا سنجاب، و چندتا ساس.

**دوره گرد**

[بی حال] حتماً...

**اینشتین**

برمی گردد، خسته، ساک بردوش. دوره گرد با دلسوزی نگاه اش می کند.

- دوره‌گرد  
 آقای اینشتین، شما خیلی اتفاقاتو به دل می‌گیرید. کسی از شما نخواسته که بار انسانیت رو به دوش بکشید.
- اینشتین  
 من اصلاً استعداد بی‌خیالی رو ندارم. [دردناک] دنیا رو کسانی که بدی می‌کنن نابود نمی‌کنن، کسانی که بی‌تفاوت تماشا می‌کنن، نابود می‌کنن. روزولت اول از همه. آدم‌های دست‌به‌سینه خطرناک‌تر به نظر می‌رسن تا کسانی که واسه سلام دادن به هیتلر از جا بلند می‌شن.
- می‌رود.  
 دوره‌گرد تنها می‌ماند، سپس سمت چپ را دید می‌زند.  
 مأمور کت مشکی نزدیک می‌شود.
- اونیل  
 خب؟ بازم به امریکا فحش داد؟  
 دوره‌گرد  
 نه. اون خوشحاله که این‌جا زندگی می‌کنه. حتا آرزو داره که مردم بیشتری بتونن از امریکا استفاده کنن.  
 کیا؟  
 اونیل  
 یهودیای ستم‌دیده‌ی اروپا.  
 اونیل  
 [انا درمی‌آورد] بله، در جریان هستیم.  
 دوره‌گرد  
 جیگر خودشو درمی‌آره تا به اونا کمک کنه، اندازه‌ی معادله‌های ریاضی رو این قضیه کار می‌کنه.
- اونیل  
 وقت تلف کردنه... سفارش‌نامه‌ی اینشتین تو پرونده‌ی یک متقاضی مهاجرت تأثیر منفی می‌ذاره.  
 دوره‌گرد  
 واسه چی؟  
 اونیل  
 ما می‌دونیم اون کیه.  
 دوره‌گرد  
 خب چی؟

اونیل سکوتی می‌کند سپس با تندی با دوره‌گرد برخورد می‌کند.

اونیل دستورم رو اطاعت کردی؟ اونو داخل مواضعش هل دادی؟

دوره‌گرد بله، دلایل شما رو واسه‌ش به‌کار بردم: سوسیالیست‌های معترض جنگ، امریکایی که باید به مهاجران بلشویک بی‌اعتماد باشه.

اونیل خوب؟

دوره‌گرد به حرفم گوش داد.

اونیل و...؟

دوره‌گرد به حرفم گوش داد.

اونیل اعتماد نداره...

دوره‌گرد به من؟

اونیل به همه‌چی. به دروغگوی حرفه‌ایه.

مکت.

دوره‌گرد من ناامیدتون کردم، نه؟ قباب دستمال به‌دردبخوری‌ام نیستم. یکی دیگه رو بگیرین.

اونیل شما از وظایف امریکایی‌تون سر باز می‌زنید؟ اگه پسر تون که تو جنگ کشته شده اینو می‌شنید...

دوره‌گرد سرش را پایین می‌اندازد، شرمند.

فکر می‌کنید که کیفیت ملاقاتتون از بین رفته؟

دوره‌گرد نه. اذیت می‌شم. درواقع، هیچی علیه آقای اینشتین ندارم، چشم‌بسته قبولش دارم...

**اونیل**  
خودتونو جمع کنید. هرچقدرم که پناهنده‌ی این‌جا باشه، از امریکا متنفره. از یه طرف درخواست تابعیت ما رو می‌ده، از طرف دیگه ما رو سرزنش می‌کنه. آدم‌ها اهداف شوم خودشون رو پنهان می‌کنن....

**دوره‌گرد**  
چیا رو؟

**اونیل**  
آلوده کردن ایالات متحده. انتقال سم کمونیسیم به امریکا. این‌یه خانه که در خدمت سرخ‌هاست.

**دوره‌گرد**  
اینو می‌دونین یا ترسش رو دارین؟

**اونیل**  
واسه اثباتش تحقیق می‌کنیم.

**دوره‌گرد**  
درسته! اول نتیجه رو دست می‌گیرید، بعد دنبال دلایل

می‌گردین: شما استدلالتون مثل طبل توخالیه!

**اونیل**  
چرا این‌قدر واسه این‌جا مستقر کردن دوستاش خودشو به آب‌و‌آتش می‌زنه؟ یهودی بودنشون ذات بلشویک‌شون رو مخفی می‌کنه.

**دوره‌گرد**  
به من ربطی نداره... خلاص ام‌کنین. آزادی مو بهم پس بدین...

**اونیل**  
بحث نباشه. روزای آینده به شکل ویژه‌ای جالب می‌شن.

گوشاتونو باز کنید: اتفاقا، خرگوش رو وادار می‌کنه از ییشه خارج بشه.

اونیل دور می‌شود.

**دوره‌گرد**  
چه اتفاقی افتاده؟

**اونیل**  
صبح امروز هیتلر چکسلواکی رو اشغال کرده. جنگ تو

اروپا داره شروع می‌شه.



دوره گرد و حشترزده و نفس زنان از راه می‌رسد و مضطرب  
از چیزی که روی دریاچه از دور می‌بیند بالا می‌پرد. با  
حرکات زیاد کسی را مورد خطاب قرار می‌دهد.

مواظب باش! آخه... امکان نداره... مواظب باش... حواستو  
جمع کن... آخرش می‌افتی تو آب... چرا... صافش کنید...  
خدای من... صاف کنید... برید به راسته...

ناگهان فریادی می‌زند.

لعتی، چپ شدا

وحشت می‌کند.

شنا بلدین؟ [مکت] آهای... هی... آقای اینشتین، جواب  
بدین! شنا بلدین؟

دوره گرد ناگهان متزده به نظر می‌آید.

دارم کابوس می‌بینم: دیگه تکون نمی‌خوره، جواب  
نمی‌ده. [با قدرت، در دوردست] زخمی شدین؟ سخته  
کردین؟ هی، اوها [برای خودش] جونش به لبش رسید.

نصمیم می‌گیرد داخل آب پیرد. ساکش را می‌گذارد و  
صحنه را ترک می‌کند.

دوره گرد

**صدای دوره گرد** [خارج از صحنه] او، او، بیدار شین! آقای اینشتین؟ شما تو آب این. اگه برنگردین به ساحل غذای ماهیا می شن. آقای اینشتین... اه لعنتی، دیگه پا ندارم. من... من...  
کمکککک! کمکککک! به من!

صدای شلپشلوپ آب. ناگهان سکوت می شود. در آخر اینشتین که دوره گرد را تا ساحل حمل می کند ظاهر می شود. او ظاهراً ناخوش تر از دانشمند است. دوره گرد روی خاک نشسته و سرفه می کند، نف می کند، بالا می آورد، بسیار به سوزده. سپس رو به اینشتین می کند، مست غرور.

**دوره گرد** من زندگی شما رو نجات دادم!

اینشتین بدون انکار می خندد، حواسش جای دیگری است.

چه اتفاقی واسه تون افتاد؟

هیچی...

**اینشتین**

یعنی چی هیچی؟ اولش که قایقتون رو بدتر از یه زن پشت فرمون یه کروکی می روندین. بعد، وقتی که بیرون افتادین، بی حرکت موندین.

**دوره گرد**

جدی؟

**اینشتین**

شوک بود؟ سخته کرده بودین؟ آب سرد بود؟

**دوره گرد**

نمی دونم. بدون شک یه کمی از همش بود.

**اینشتین**

وقتی باهاتون حرف می زدم، ساکت بودین! صدامو

**دوره گرد**

نمی شنیدین؟

داشتم فکر می کردم...

**اینشتین**

دوره‌گرد متوجه می‌شود که اینشتین دل‌نگران است.

دوره‌گرد

به مشکل علمی بود؟

اینشتین

اگه فقط... [ناگهان با اضطراب به خود دست می‌کشد] نامه‌م! خدا کنه...

بعد از زیرورو کردن جیب‌هایش، نامه‌ای را از داخل کتش بیرون می‌کشد.

حیرت‌آور... حتماً خیس نشده...

دوره‌گرد

این، این به نشونه‌س.

اینشتین

بیخشید؟

دوره‌گرد

نشونه‌ی اینه که باید بفرستیدش...

اینشتین رهایش می‌کند، مثل سرخورده‌ها.

اینشتین

من به نشانه‌ها اعتقاد ندارم. کاش می‌دونستید این نامه چقدر واسه‌م ارزش داره... هیچ‌وقت این قدر آزرده نبوده‌م...

دوره‌گرد

آزرده؟

اینشتین

دودل.

اینشتین مرد دوره‌گرد را تماشا می‌کند، در حرف زدن تردید دارد، سپس ناگهان صاف می‌ایستد.

شما نباید این‌طوری از سرما بلرزید... دچار بحران فشارخون می‌شید. می‌رم براتون از توی ماشینم به پتو بیارم. منتظرم باشید.

خارج می‌شود.



- دوره گرد**      **نامه تون؟**
- اینشتین**      [خارج از صحنه] مراقبش باشید. باید احساس آرامش کنه، ولی اگه به غریبه نزدیک شد، دندون هاتون رو نشون بدید و پارس کنید.
- دوره گرد،** وحشتزده از این مسئولیت، به طرف نامه سر می خورد، انگار که کسی آن جا است، خم می شود تا آدرس را بخواند.  
از تعجب سوتی می کشد.
- دوره گرد**      اوووه! یه نامه واسه پرزیدنت روزولت؟ باید بهش بدویی راه گفته باشه، شرط می بندم.
- بعد به خاطر صدایی که از دور می آید چهره اش درهم می رود. هنگامی که حدس می زند صدا مربوط به اونیل است، واکنشی برای پوشاندن نامه انجام می دهد.  
مامور نزدیک می شود، بداخلاق.
- اونیل**      بجنید. دیروز رفت و آمد مشکوکی به خونه ی اینشتین شده. از دانشمندای خارجی پذیرایی کرده، و باهاشون ساعت ها مکالمه ی مخفیانه داشته.
- دوره گرد**      بهش نمی آد. به نظر من، همین الان سعی داشت قلب قلب آب بخوره.
- اونیل**      اون و خودکشی کردن؟ غیر ممکنه.
- دوره گرد**      اگه قایقشو در حال تاب خوردن توی دریاچه می دیدن، بعد گیر افتادنش توی امواجو می دیدین، بدون مژه زدن، همین طور فکر می کردین.
- اونیل**      اهلش نیست.

دوره‌گرد  
اونیل  
دیدین چطوری نجاتش دادم؟  
[بدعتق] واقعاً؟ شما غرق شدین. اون بود که شما رو از  
آب بیرون آورد و گذاشت روی پشتش و شناکنان برگردوند  
این‌جا.

دوره‌گرد شانه‌هایش را بالا می‌اندازد، ترجیح می‌دهد این  
روایت از ماجرا را نداند.

دوره‌گرد  
اونیل  
دوره‌گرد  
اونیل  
دوره‌گرد  
اونیل  
از چی باهاتون حرف زد؟  
از یه نامه‌ای که تازه نوشته و براش خیلی ارزش داره.  
آآ کاش دستمون به اون نامه می‌رسید.  
[دورا] واقعاً.  
نامه خطاب به کیه؟  
اینو بهم نگفت.  
خب، الان برمی‌گرده، من می‌رم. سعی کنید محتوای نامه  
رو کشف کنید.

اونیل ناپدید می‌شود.  
دوره‌گرد دوباره نامه را سر جایش می‌گذارد و به‌جای خود  
برمی‌گردد در حالی که دندان‌هایش را بهم می‌زند.  
اینشتین می‌رسد.

اینشتین  
اینهاش.

پتویی را روی شانه‌های او می‌اندازد.  
سپس چشمش به نامه می‌افتد و غمگین می‌شود.

کسی رو دیدم، اون‌جا، نه؟

**دوره گرد** آره، یه گردشگر بود که دنبال یه رستوران نزدیک می‌گشت. یه بدترکیب. دلم نمی‌خواد سوسیسی که اون می‌لمبونه باشم.

اینشتین می‌نشیند، در حالی که خودش را در پشوی دوم می‌پوشاند.

وضعیت نگران‌ام می‌کنه...

بیش از حدا شما همه چیز و سیاه می‌بینید. تو ماه مارس فکر می‌کردین جنگ شروع می‌شه چون که آلمان به چکسلواکی نفوذ کرده، الان ماه اوت هستیم و چی شده؟ هیچی؟ همون جا متوقف شده. فرانسه، انگلیس، روسیه، ایالات متحده جیک نژدن.

شرم آورده...

جنگی وجود نداره.

جنگ می‌شه. حتا اگه فرانسه، انگلیس، روسیه و ایالات متحده نخوانش، آلمان عزمشو جزم کرده. این دیگه مسأله هفته و حتا روز نیست. [با خشونت] از این جنگ متفرم ولی ما باید ببریم.

بلند می‌شود، کفری شده، و ناگهان چیزی را که عذابش می‌دهد تکه تکه می‌کند.

[نباکود] متوجه هستید؟ اورانیوم داره تبدیل به یه منبع انرژی جدید می‌شه.

[هاج و واج] اورا...؟

[کفری، از کوره دررفته] پیش‌بینی به واکنش زنجیره‌ای هسته‌ای تو مقدار زیادی اورانیوم ممکن شده.

اینشتین

اینشتین

اینشتین

دوره گرد

اینشتین

اینشتین

دوره گرد

اینشتین

<p>دوره‌گرد اینشتین</p>	<p>[مبهورت] نه؟ این اجازه می‌ده که انرژی زیاد و مقدار خیلی زیادی عنصر از نوع رادیوم تولید بشه! این مطلب را با خشم عنوان می‌کند، به‌عنوان یک موضوع قطعی. منتظر جوابی از طرف مخاطب خود است.</p>
<p>دوره‌گرد اینشتین</p>	<p>[هراسان] همین‌رو به چینی بهم بگید چون که الان قطب‌نما موگم کردم. می‌تونن بمب هسته‌ای بسازن، قوی‌ترین بمب، کشنده‌ترین بمبی که تا به حال وجود داشته! قدرت تخریبش میلیون‌ها بار از بمبای معمولی بیشتره. یکی از این بمبا واسه نابود کردن نیویورک کافیه! [سراسیمه] خدای من!</p>
<p>دوره‌گرد اینشتین</p>	<p>اینشتین با تاکید و خشم به زمین اشاره می‌کند. و این جامست! دوره‌گرد از جا می‌جهد، وحشت‌زده.</p>
<p>دوره‌گرد اینشتین دوره‌گرد اینشتین</p>	<p>چی؟ این جا! [ترسیده] این جا؟ این جا! تو این پاکت‌نامه!</p>
<p>دوره‌گرد اینشتین</p>	<p>دوره‌گرد عقب می‌رود، با این تصور که پاکت حاوی بمب است. هر دو با وحشت به آن نگاه می‌کنند. لحظه‌ای تعلیق. سکوت.</p>

- دوره‌گرد  
اینشتین  
[زیر لب] یکی منفجر می‌شه؟  
به‌زودی.
- دوره‌گرد  
اینشتین  
[خبس عرق] به‌زودی یعنی کی؟  
نمی‌دونم. شیش ماه دیگه. یه سال دیگه. شاید دو سال دیگه...
- دوره‌گرد  
اینشتین  
راستی؟ زودتر نه؟  
هر وقت که وقتش بشه.
- دوره‌گرد  
اینشتین  
[تفس راحت می‌کشد] آها... پس این بمب نیست؟  
نه.
- دوره‌گرد  
اینشتین  
[آسوده شده ولی همچنان مراقب است] پس چیه؟  
خیانت من.
- دوره‌گرد، دستپاچه، اینشتین را که رنج می‌کشد نگاه می‌کند.
- اینشتین  
[سرش را در دستانش گرفته] آه خدای من، چرا؟ چرا من؟  
مکت.
- دوره‌گرد  
آره، چرا؟  
اینشتین غرق در افکارش می‌لرزد.
- اینشتین  
دوره‌گرد  
اینشتین  
بیخشید؟  
واسه چی با پرزیدنت نامه‌بازی می‌کنین؟  
جامعه‌ی علمی باید به قدرت‌ها هشدار بده. دوستای ما، سیلارد<sup>۱</sup> و ویگنر<sup>۲</sup>، نظرشون اینه که باید یک دانشمند با

شهرت جهانی باشه تا اهمیت چیزی رو که داره رخ می‌ده  
به سیاستمدارا توضیح بده. قرعه به‌نام من افتاده.

نامه را بلند کرده و تکان می‌دهد.

آلمانیا اورانیوم معادن چکسلواکی رو بیرون کشیدن، این  
ثابت می‌کنه که شروع به ساخت بمب کردن. من توان و  
اراده و کیفیت دانشمندی این کشور رو می‌شناسم، حتا  
اگه خیلی هاشون از سال ۱۹۳۳ فرار کرده باشن؛ و نتیجه  
می‌گیرم که به روزی قادرن ماشین جهنمی برای هیتلر  
بسازن. یه ثانیه رو هم نباید هدر داد، باید سرعت اونا رو  
بگیریم. [مکت] متوجه می‌شین؟ من دارم نظامی‌ها رو  
تشویق می‌کنم تا ویرانگرترین بمب تاریخ رو به واقعیت  
تبدیل کنن. من!

چه خبر عالی‌ای!

بیخشید؟

اینستین

دوره‌گرد

اینستین

دوره‌گرد برمی‌خیزد، تقریباً خبردار، یادکرده از غرور.

خوشوقت‌ام که، به لطف شما، ایالات متحده به‌زودی  
صاحب سلاح برتر می‌شه.

[شگفت‌زده] من واسه ایالات متحده نساختم‌اش، علیه  
هیتلر ساختم‌اش، فقط علیه هیتلر. اگر این بمب اورانیوم  
به‌دست فاشیستا بیفته، تمدن نابود می‌شه. من از یه فکر،  
از یه دنیا، از یه فرهنگ دفاع می‌کنم. نه از یه کشور یا یه  
دولت.

دوره‌گرد

اینستین

دد ددد ددد، شما دوست ایالات متحده هستین. بهتره  
بگم به هموطن این. [به شانه‌اش می‌زند، مثل ژنرالی که از

دوره‌گرد

سربازش تعریف می‌کند] امیدوارم که به‌زودی اوراق تابعیت خودتونو بگیرید. [با خودستایی، و الهام گرفته، اضافه می‌کند:] حالا می‌فهمم چرا از خطر از آب گرفتن شما هراسی به دلم راه ندادم... من بهترین رو واسه عمل به وظیفه‌م انجام دادم: من قهرمانی رو نجات دادم که امریکا رو نجات می‌ده.

دوره‌گرد، متحیر از چیزی که گفته، قطره‌ی اشکی را از گوشه‌ی چشمش پاک می‌کند.  
اینشتین دست‌پاچه می‌ماند.  
دوره‌گرد به‌سمت چپ اشاره می‌کند.

و حالا، حتماً باید به آبجو برم بالا. تمام این آبای غیربهداشتی دل و روده‌مو زنگ می‌زنه.

ناپدید می‌شود، به‌تصور این‌که دانشمند هم به‌دنبالش می‌رود.

اینشتین تنها مانده، نامه را برمی‌دارد و با عصبانیت پاره می‌کند، درحالی‌که فریادی خشمگین می‌کشد.  
سپس سرش را تکان می‌دهد، فروریخته، با بدبختی مردی که هیچ‌کس درک‌اش نمی‌کند.  
دوره‌گرد دوباره ظاهر می‌شود.

می‌آید؟

بله!

دوره‌گرد

اینشتین

قبل از رفتن، اینشتین تکه‌های نامه را جمع می‌کند، می‌بیند که آیا می‌تواند دوباره آن‌ها را بچسباند، تصمیم گرفته که به‌هر حال پیغامش را به روزولت برساند.

۴

موزیکی ناب و سخاوتمند در شب بلند می‌شود، متناسب  
با شکوه جهان هستی.  
دوره‌گرد، نشسته، با شمع به موسیقی گوش می‌دهد.  
سپس اینستین در حال نواختن همان قطعه با ویولن وارد  
می‌شود. به خاطر یک نت اشتباه نواختن را متوقف کرده،  
کنار دوره‌گرد چمباتمه می‌زند.

چی کار می‌کنید؟

هیچی.

برعکس من.

چه بهتر. تبلی من فقط وقتی به اوج لذت می‌رسد که  
دیگران کار کنن.

هر دو آسمان را نظاره می‌کنند، شگفت‌زده

[با نشان دادن گنبد آسمان] به زیر سقف خانه‌ی من خوش  
اومدین.

ممنون.

ازش خسته نمی‌شم. این همه ستاره...

دو چیز بی‌نهایت: جهان هستی و حماقت انسان. ولی  
با این حال، در مورد جهان هستی هنوز کاملاً مطمئن نیستم.

اینستین

دوره‌گرد

اینستین

دوره‌گرد

دوره‌گرد

اینستین

دوره‌گرد

اینستین



مکت.

شگفت‌انگیزه که ماه این قدر چاقه! درشت... هیچ وقت  
این طور ندیده بودم.

دوره‌گرد نگاه رضایت‌مندان‌ای به سیاره نقره‌ای می‌اندازد.

آره، باید اعتراف کنم که از خودم ناراضی نیستم.

آ... کار شما س که...؟

آره.

تبریک می‌گم.

به ده‌دلار به شما تسلیمش می‌کنم.

ماه به این باشکوهی ده‌دلار؟ قیمتی که حتا قابل بحث هم  
نیست.

اسکناسی را از جیبش درآورده و سمت دوره‌گرد می‌گیرد،

دوره‌گرد تصاحبش می‌کند.

شما مثل اربابا رفتار می‌کنین، چون من بی‌برو برگرد ماه

خودمو به پنج‌دلار هم می‌فروختم. آتیش می‌زدم به مالم.

نه، شما مثل شاهزاده‌ها رفتار می‌کنین: یه ساحل

اعجاب‌انگیز، یه دریاچه که تا چشم کار می‌کنه هست،

کف امواج نقره‌ای، و یه ماه... ماه... ماه...

آره! کم پیش می‌آد که خوب از پس کارش بریام!

این صدای نامحسوس چی، که همه جا رو گرفته، این

اسمش چیه؟...

جیرجیرکا هستن: گروه کر من.

تبریک می‌گم!

دوره‌گرد

اینستین

دوره‌گرد

اینستین

دوره‌گرد

اینستین

دوره‌گرد

اینستین

دوره‌گرد

اینستین

دوره‌گرد

اینستین

اسکناس دیگری برای تشکر از او بیرون می‌کشد ولی  
دوره‌گرد حرکت او را قطع می‌کند.

اجازه بدید: هدیه‌ی منزل من به شما.

[اصرارکنان] او!

[اسکناس را می‌گیرد] به خاطرشون متشکرم.

از لذت و خوشی آه می‌کشند.

شما به خدا اعتقاد دارید؟

اول شرح بدید که منظورتون از خدا چیه، بعد من می‌گم  
که اعتقاد دارم یا نه.

اونی که همه‌ی اینا رو ساخته.

فیزیک‌دان بودن، یعنی تلاش برای شناختن افکار خداوند.

این یعنی چی، یعنی «بله»؟

اگه ایمان نوعی اشتیاق به رمز و راز باشه، پس بله، اعتقاد  
دارم. چون چیزی که تا ابد در طبیعت غیرقابل درک  
می‌مونه، یعنی این که می‌شه درکش کرد. هرچی بیشتر  
مطالعه می‌کنم و به دنبال حقیقت پیش می‌رم، بیشتر  
متعجب و شگفت‌زده می‌شم. دانش، جون دوباره به  
کودک درون من می‌ده.

اون جا تو اروپا هم سربازای ما به آسمون نگاه می‌کنن؟

نه، جنگ چشم‌ها رو نزدیک‌بین و گردن‌ها رو خم می‌کنه.  
از روزنه‌ی اسلحه فقط گِل رو به دقت موشکافی می‌کنن.

باین حال، حواستون باشه که با بدبینی‌تون گناه کردین،  
ایالات متحده بالاخره وارد جنگ شد.

دوره‌گرد

اینشتین

دوره‌گرد

دوره‌گرد

اینشتین

دوره‌گرد

اینشتین

دوره‌گرد

اینشتین

دوره‌گرد

اینشتین

دوره‌گرد

- اینشتین [کتابه آمیز] آه بله، من تمام دلیلا رو واسه از بین بردن خوش بینی دارم: جنگ، جهانی می شه.
- دوره گرد مهعه که ایالات متحده به کمک انگلیس و فرانسه و بقیه بیاد.
- اینشتین سه سال! سه سال براشون وقت لازم بود و بعد، حمله ژاپنیا به پرل هاربر<sup>۱</sup>. هنوز جرأت ندارم تعداد مرده ها رو بشمرم.
- دوره گرد به هر حال!
- اینشتین [با سر تصدیق می کند] به هر حال. بله. خوبه. [ناگهان مردد] آه، ساعت ۲۲ قرار دارم. ساعت چنده؟
- دوره گرد دقیقاً ۲۲...  
[بلافاصله آسوده می شود] واسه دیر رسیدن هنوز به خره زوده.
- دوره گرد همیشه همین کارو می کنین؟
- اینشتین متوجه شدم آدمایی که با تأخیر می رسن خلق و خوی خیلی بهتری نشون می دن نسبت به اونایی که زود می رسن. [سه مداد درمی آورد و مشغول تراشیدن آنها می شود]
- دوره گرد بمب چی شد؟
- اینشتین به تیم به رهبری اوپنهایمر<sup>۲</sup> شروع به کار کرده. ولی، نازیا قبل از ما شروع کردهن، چون پرزیدنت روزولت دو سال طول داد تا خطر رو سبک سنگین کنه.
- دوره گرد چرا شما جزو تیم نیستین؟
- اینشتین سؤال خودم هم هست. به خصوص این که تبعه ی امریکا شده. و این که بی شک تو فیزیک هسته ای بی سوادترین امریکایی نیستم.

---

1. Pearl Harbor  
2. Oppenheimer

- دوره‌گرد**  
**اینشتین**
- [اسمی می‌کند شوخی کند] بازم به معما.  
بله، ولی به معمای رقت‌آورا فرق بین اسرار خداوند و  
معماهای انسان‌ها اینه که خدا هیچ‌وقت خودشو حقیر  
نشون نمی‌ده.
- دوره‌گرد**  
**اینشتین**
- نکته به‌نظرشون شما... پیرین؟  
سن تأثیرات متناقضی روی ما ایجاد می‌کنه: بعضیا رو  
خسته می‌کنه، بعضیا رو از خستگی بیرون می‌آره. مغز من  
بارور باقی می‌مونه، اینو تو سال‌های اخیر ثابت کردم.
- دوره‌گرد**  
**اینشتین**
- شما در زمینه‌ی سلاح متخصص نیستید!  
واقعاً؟ پس چرا نیروی دریایی واسه حل مشکلات مواد  
منفجره از من استفاده کرد؟ من تابه‌حال خیلی رضایتشون  
رو جلب کردم.
- دوره‌گرد**
- چه شانسی دارین! من کلافه‌شون کردم واسه این‌که برم  
جنگ، اونا منو نمی‌خوان، به‌نظرشون من بوی گند کافور  
می‌دم.
- اینشتین**
- جان؟
- دوره‌گرد**
- من آخرِ خطام... به پسر خرفتام. [مکت] ولی  
جوینده‌های بمب‌هسته‌ای پیش می‌رن.
- اینشتین**
- فکر می‌کنید که من نمی‌دونم؟ بین من و اونا دیواری از  
سکوت کشیده‌ن، حتا بین اروپایی‌هایی که خوب  
می‌شناختم. باید بهشون دستور داده باشن. کار، کار  
دولته.

**دوره گرد** شاید شهرت شما به عنوان... به عنوان به چپ‌گرا... جلوی سیاستمدار را گرفته؟ شما از دوستی با اتحاد جماهیر شوروی حمایت می‌کنید.

**اینشتین** چندین فیزیک‌دان تراز اول عقایدی مشابه من دارن و ارتش در استخدام اونا به خودش تردید راه نداده. [مکت] باید چیز دیگه‌ای باشه... که من نمی‌دونم چیه. [بلند می‌شود] عصر به خیر دوستم. مجبورم ترک‌تون کنم چون به دریانوردا قول دادم برای فردا به مشکل فنی پیچیده رو براشون حل کنم.

**دوره گرد** شما هیچ وقت نمی‌خواهین؟

**اینشتین** طولانی نمی‌خواهیم ولی سریع می‌خواهیم. [می‌خندند]

اینشتین بدرد کوتاهی می‌گیرید و ناپدید می‌شود. بعد از چند نایه، مرد مشکی‌پوش خود را کنار دوره‌گرد جا می‌کند.

**اونیل** اطلاعات داشت؟

**دوره گرد** هیچ. شکایت داشت که چرا هیچ‌کس باهاش معاشرت نمی‌کنه.

**اونیل** [نسکین یافته] بی‌عیب و نقص! عالی!

**دوره گرد** می‌نالید، نمی‌فهمه چرا از این پروژه کنار گذاشته شده.

**اونیل** فکر می‌کنه که آلمانیا پیش‌روی کردن؟

**دوره گرد** امیدواره که نه.

**اونیل** [با لحن خشک] مطمئنی؟

دوره‌گرد می‌لرزد، تردید دلرد، سپس اطمینان می‌دهد:

**دوره‌گرد**  
 مطمئن. [لحنش را تغییر می‌دهد، واضح‌تر] می‌تونید واسه من پادرمیونی کنید؟ تا به ارتش برگردم؟ دارم این‌جا از بی‌فایده‌گی کپک می‌زنم.  
**اونیل**  
 شما با گزارش کردن وراجی‌های اینشتین به ما واسه کشور مفید هستین.

دوره‌گرد آه می‌کشد، آگاه به این‌که اونیل به نفع او میانجیگری نخواهد کرد.

**دوره‌گرد**  
 واسه چی این قدر بهش بی‌اعتمادین؟  
**اونیل**  
 لازم نیست که به شما توضیح بدم.  
**دوره‌گرد**  
 [عصی] واقعا؟ می‌تونستم باهاش کلی حرف بزنم! شما هم ذره‌ای متوجه نشین.

اونیل با حقارت نگاهش می‌کند، عصبانی.

**اونیل**  
 بهتون این کارو توصیه نمی‌کنم.  
**دوره‌گرد**  
 خیالی نیست! این قدر معیوب هستم که شما رو دنبال نخودسیاه بفرستم. [مکت] چرا؟

سکوتی طولانی. اونیل مثل تیر از کمان کشیده‌شده، بالاخره رها می‌شود:

**اونیل**  
 اون آلمانیه.

**دوره‌گرد**  
 خب؟

**اونیل**  
 [سرسخت] اون آلمانیه.

**دوره‌گرد**  
 نه، من دارم کابوس می‌بینم! خیال می‌کنید که چون اون آلمانیه می‌تونه به آلمانیا اطلاعات بده؟  
**اونیل**  
 [جدی] یه آلمانی یه آلمانی باقی می‌مونه.

- دوره گرد**  
**اونیل**
- اون با هیتلر می‌جنگه، با فاشیستا، نازیا. دیگه بدتر! اگه اون به جز نازیا هیچی علیه آلمانیا نداره، می‌تونه به آلمانیای غیرنازی اطلاعات برسونه. چه کسی به شما اطمینان می‌ده که اون به روزولت در مورد این نقشه هشدار نداده باشه؟ چه کسی به شما ضمانت می‌ده که نیت اون خبررسانی دقیقه‌به‌دقیقه در مورد پروژه هسته‌ای و ارانه‌ی پیشرفتای به‌دست‌آمده در این‌جا به هموطنان بی‌خبرش نبوده؟
- دوره گرد**  
**اونیل**
- شما به ذره از نیت اون رو هم نگرفتید: اگه روزولت رو خبر کرده، به خاطر ضدفاشیست بودنشه. ضدفاشیست، چه حرفی! اون علایق بلشویکی داره. اگه فرض کنیم که به آلمانیا رو ترش کنه، چه کسی اطمینان می‌ده به روسا روی خوش نشون نده؟ در مورد مقتضی، این استالینه که اولین بمب‌هسته‌ای رو در اختیار می‌گیره. به خاطر غفلت ما.
- دوره گرد**
- شما زیادی اونو بی‌دروپیکر فرض کردین... اون تازه تابعیت خودشو گرفته، وفاداره، قانونمنده، هیچ پلی هم پشت سرش نداره...
- اونیل**
- به‌ا علاقه‌ش به ایالات متحده روشن نیست. هیچ وقت عشقش رو به کشور ما ابراز نکرده.
- دوره گرد**
- بالاخره اگه اون جاسوسی می‌کرد، حس میهن‌پرستی‌شو فریاد می‌زد و پرچم کوچیکشو نکون می‌داد. به‌طور قطع اون شما رو جادو کرده.
- اونیل**

نه، ما اغلب در حال دعواییم. ولی این یارورو من قبولش دارم، بهش احترام می‌ذارم، می‌فهمم‌اش.

دوره‌گرد

[طعنه‌آمیز] شما اونو می‌فهمید؟ شما، شما به آلبرت اینشتین، یک فرد مشهور جهانی، که در علم و شیوه‌ی تفکر انقلاب ایجاد کرده احاطه دارید؟ شما فکر می‌کنید کی هستید؟

اونیل

[ناگهان خود را جمع می‌کند] باشه، من فقط یه کرم خاکی بلبلخت‌ام، من فقط...

دوره‌گرد

[تحقیرکنان] ساکت شید. حتا اون قدر مهم نیستید که بخواهید نقش متواضع‌ها رو بازی کنید.

اونیل

دوره‌گرد چنان با این حرف خوار شده که پاسخ نمی‌دهد.

به هر حال من اعتراف می‌کنم، بدون هیچ خجالتی می‌گم که هیچی از این آلمانی نمی‌فهمم! و از بین همه‌ی اسرارش، از یکی کمتر از همه سر درمی‌آرم، این‌که چرا اون وقتش رو با بحث کردن با شما هدر می‌ده. عصر به خیر. [خارج می‌شود]

دوره‌گرد ساکش را برمی‌دارد و از روی خشم آن را دورتر پرت می‌کند.





## ۵

اینستین زیر آسمان پرستاره با ویولن قطعه‌ای از باخ را می‌نوازد. موسیقی به سمت ستارگان بالا می‌رود، درست، روشن، آرامش‌بخش، زیبا. ناگهان اینستین احساس می‌کند که بدبختی روی او هوار می‌شود. می‌لرزد. پشت سر او - در جای دیگری از کره‌ی زمین و در خیال او - دود قارچی شکلی ظاهر می‌شود که از بمب اتم ایجاد شده. اینستین حرکت آرشه روی سیم‌ها را متوقف می‌کند و به فاجعه نگاه می‌کند. می‌لرزد، منقلب، وحشتزده.

خدای من...

اینستین

زیر آسمانی که با ذرات ابر هر لحظه سیاه‌تر می‌شود، بی حرکت می‌ماند، کوچک، استهزاآمیز، ناتوان در برابر تَن‌ها نیروی خالص و خشونت‌بار که روی سیاره‌ی زمین طغیان کرده است.  
ناریکی.



در تاریکی، بمب منفجر می‌شود. همه، لرزش‌های زمین، اشباع هوا، بادهای شدید، دود، همه این حس را منتقل می‌کند که زندگی به پایان رسیده. سپس نور به‌روزی ساحل آرام برمی‌گردد. دوره گرد و اونیل را می‌بینیم، پهلوی پهلوی، روزنامه به دست.

در این روز از ماه اوت سال ۱۹۴۵ هوا دل‌انگیز است. هر دو مرد، اختلافات خود را فراموش کرده‌اند و به بغل یکدیگر می‌پرند.

ما بردیم! ما بردیم!

دوره گرد

امریکا پیروز می‌شه! ما از همه قوی‌تریم. ژاپنی‌های شکست خورده!

اونیل

یه ویسکی می‌خواید؟

دوره گرد

در حال خدمت نه. تازه من مشروب نمی‌خورم.

اونیل

چی؟

دوره گرد

باشه، حق با شماست! اگه امروز این کارو نکنم، هیچ وقت نمی‌کنم. تازه تشنه‌م هستم!

اونیل

در حالی که دوره گرد به دنبال بطری ساکس را زیرورو می‌کند، اونیل بطری را تصاحب می‌کند، و بدون معطلی

از شیشه سر می‌کشد، دوره‌گرد این وضعیت را می‌بیند،  
کمی با تعجب. اونیل دهانش را پاک می‌کند.

یوهوا به سلامتی هیروشیما!

به سلامتی هیروشیما! الان مطمئناً ژاپنیا عقب‌نشینی  
می‌کنن.

دوره‌گرد

اونیل ژاپنای دیوونه! هارا خلبانا با نشونه‌گیری هدف مورد نظر،  
ترجیح می‌دادن با هواپیماشون متفجر بشن تا هدف رو از  
دست بدن. این باعث قتل عام نیروهای ما می‌شد. یه هو  
ترومن بمب رو انداخت. آه! چه سعادتت! به سلامتی  
هیروشیما!

به سلامتی هیروشیما!

دوره‌گرد

اونیل بطری را از دست دوره‌گرد می‌کشد و باز هم ویسکی  
می‌بلعد. به قدری می‌نوشد که برای کسی که زیاد عادت به  
نوشیدن ندارد خطرناک است. بارها کردن دهانه‌ی بطری،  
از شادی چهارنعل می‌دود، مانند یک گاوچران سوار بر  
اسب نر وحشی.

یوهوا

اونیل

شما از تگزاس نیومدین؟

دوره‌گرد

از کجا حدس زدین؟

اونیل

دوباره بطری را برمی‌دارد، می‌بیند که خالی است.

صبر کنید. فکر کنم که یکی توی ماشینم دارم.

نه، لازم به زحمت نیست. کافیه، به خصوص آگه شما به  
الکل عادت ندارین. بهتره که...

دوره‌گرد

چرا، چرا. بطری یه شاهد رو که ازش بازجویی می‌کردم  
مصادره کردم. توی صندوق عقب نگهش داشتم. منتظرم  
بمونید.

اونیل

در حال گفتن «یوهو» ناپدید می‌شود.  
اینشین می‌رسد، جدی، و به آرامی به طرف دوره‌گرد  
می‌رود. این یکی مانند شاگرد تبلی که نزدیک شدن  
معلمش را می‌بیند، سعی می‌کند ظاهر خود را جمع‌وجور  
کند.

در جریان هستید؟  
این یه روز تاریخیه.  
قطعاً روزیه که تو تاریخ ثبت می‌شه، اگه هنوز تاریخی  
وجود داشته باشه...

اینشین

دوره‌گرد

اینشین

[دستش را به علامت پیروزی بالا می‌برد] پایان جنگ جهانی  
دوم!

دوره‌گرد

[زیر لب] نمی‌دونم جنگ جهانی سوم چطور پیش می‌ره،  
در عوض مطمئن‌ام که آدمی واسه شروع چارمی وجود  
نداره. امریکا جنگ رو برده ولی بشریت صلح رو از دست  
داده. [با خشم] چه خیالتی! ما بمب رو واسه جنگیدن علیه  
آلمانی‌ها ساختیم، و اون وقت ترومن اونو انداخت روی  
سر ژاپنی‌ها.

اینشین

دشمنای ما!

دوره‌گرد

روزولت هرگز همچین کاری نمی‌کردا روزولت واسه سرد  
کردن ژاپنیا، به نمایش قدرت توی بیابون رضایت می‌داد،  
بدون قربانی. اگه نمرده بود، جلوی معاونش رو

اینشین

می گرفت، این ترومن نادون، احمق، کندذهن، که ژاپنیا  
رو قتل عام کرد تا از روسا جلو بزنه، تا مانع کمونیستا تو  
آزادسازی آسیا بشه.

اونیل برمی گردد، مست پاتیل، با تکان دادن یک بطری در  
هوا.

اینم یه بطر دیگه واسه جشن گرفتن بمب کوچولوا  
به سلامتی هیروشیما!

اینشتین به طرف او برمی گردد.

شما قتل عام رو جشن می گیرید آقا؟  
گه، هدف!

می ایستد، آن قدر در حفظ تعادل خود مشکل دارد که از  
جلو به عقب تاب می خورد.

افتخار آشنایی با چه کسی رو دارم؟  
اوه! احمق لعتی!

[دستش را دراز می کند، مانند زمان معرفی] خوشوقت ام، من  
هم آلبرت اینشتین هستم.

طبیعتاً، قرار نبوده که منو ببینید. [دستانش را تکان می دهد]  
منو این جا می بینید؟ [اینشتین با سر تلید می کند. اونیل  
چشمانش را با دست می پوشاند] حالا چی؟

نه. حالا دیگه نمی بینم تون.

اوف... من همین طور می مونم...

اینشتین با بالا انداختن شانهاش به طرف دوره گرد  
برمی گردد.

اونیل

اینشتین  
اونیلاینشتین  
اونیل

اینشتین

اونیل

اینشتین  
اونیل

اینشتین

ترومن عظیم‌ترین گشتار تاریخ رو انجام داده و بهش می‌یاله. با بوق و کرنا! پیروزی! گرامی داشت! ما رو با اسباب‌بازی‌های مغازه سرگرم می‌کنه: «ما صدها شغل ایجاد کردیم»، «ما با خرج کم به حداکثر نتیجه رسیدیم»، «ما قوی‌ترین هستیم!».

اونیل نمی‌تواند تعجب خود را ابراز نکند:

یوهوا به سلامتی هیروشیما!

اونیل

اینشتین به طرف او برمی‌گردد، خشمگین.

لطفاً با نزاکت باشید!

اینشتین

[مسته خودش را پشت دستش پنهان می‌کند] شما منو نمی‌بینید!

اونیل

صداتون رو می‌شنوم! این بمب روی یک شهر متوسط رها شده، یه شهر تقریباً سیصد هزار نفری. اونایی که بلافاصله نمردهن تو روزای آینده می‌میرن، یا از زخم‌اشون، یا از اشعه رادیواکتیو، یا از آتش سوزیای ناشی از حرارت.

اینشتین

اونیل مخفی کردن خود پشت دستش را متوقف کرده به اینشتین لبخند می‌زند. اینشتین ادامه می‌دهد، عصبانی:

سیصد هزار مرد، زن، بچه. سیصد هزار بی‌گناه. غیرنظامی.

صبر کن! تند نرو! [درحالی‌که از مستی تلوتلو می‌خورد متذکر می‌شود] سیصد هزار ژاپنی.

اونیل

بله؟

اینشتین

اولاً، ژاپنیا دشمن مان. ثانیاً، ژاپنیا... ژاپنی‌ان.

اونیل



اینشتین برای آرام کردن خشم خود، تصمیم می‌گیرد به اونیل علاقه‌مند شود، نزدیک می‌شود، با چشمان براق.

شما خیلی زیرک هستید آقای... اسمتون چی بود؟  
اینشتین.

نه، اون من ام. شما؟

اونیل. پاتریک اونیل.

اونیل. چه فامیلی باشکوهی. خیلی امریکاییه. دلم می‌خواست اسمم اونیل باشه. آلبرت اونیل. این طنین اسم یه پسر شجاع رو نداره؟

[گیج] متشکرم.

خب، آقای اونیل، به تحلیل خودتون ادامه بدید. وقتی شما به ما یادآور می‌شید که ژاپنیا ژاپنی هستید، فرض بر این می‌گیرید که یک ژاپنی از یه امریکایی ارزشش کمتره؟

همینه!

اجازه بدید واسه شناخت عملکرد اندیشه شگرف شما تأکید کنم: که اگه یک همچین بمبی قرار بود این جا بیفته، تو ایالات متحده، آرزو می‌کردید که روی یه محله‌ی سفیدپوست بیفته یا یه محله‌ی سیاه‌پوست؟

[با قاطعیت] سیاه‌پوست.

چون ارزش یه سیاه از یه سفید کمتره. [اونیل تصدیق می‌کند] اما یه سیاه امریکایی ارزشی معادل یه ژاپنی داره یا بیشتر؟

اونیل فکر می‌کند.

اینشتین

اونیل

اینشتین

اونیل

اینشتین

اونیل

اینشتین

اونیل

اینشتین

اونیل

اینشتین

بله، می‌دونم مشکله. به محض این‌که ارزش انسان‌ها رو برابر ندونیم، وارد پیچیدگیایی می‌شیم که به ذهنای ساده‌لوح نمی‌رسه. مشخص کنید آقای اونیل. به ژاپنی؟  
یه سیاه امریکایی؟

اینشتین

[با ادا] سیاه امریکایی ارزشش بیشتره.

اونیل

اوه، این چیزی که الان به من ارائه دادین طنین زیبای داره. خاص یک ذهنیت پیشرفته‌س... پس نهایتاً نتیجه می‌گیریم که یه سفید امریکایی معادل چهار سیاه امریکایی ارزش داره، و چهار سیاه امریکایی مساوی است با... هشت تا ژاپنی؟

اینشتین

اونیل علامتی می‌دهد که معنی بالاتر بردن رقم را می‌دهد.

شونزده ژاپنی؟

اینشتین

اونیل او را مجبور به افزایش عدد می‌کند.

سی‌ودو؟ هفتاد؟ صد و دوازده؟ بله، حق با شماست: صد و دوازده!

اینشتین

اونیل، هیجانزده، دوره‌گرد را به شهادت می‌گیرد.

نبوغ‌آمیزه، نبوغ... همه‌چی رو می‌فهمه. [خطاب به اینشتین] می‌خوام بهتون یه چیزی رو حالی کنم، آقای نین... نینشتین... شما سرخ نیستید. نه! سرخ نیستین. به اونا می‌گم... به بالاپیا... به...

اونیل

دوره‌گرد دخالت می‌کند تا جلوی گاف دادن او را بگیرد.

خیلی خب، دکتر اینشتین وقت چونه زدن با شما رو ندارن.

دوره‌گرد



- دوره‌گرد** بیا عزیزم، به پیک بخور قبل این‌که راه بیفتی.
- اونیل وسوسه می‌شود، با چشمان برقزده.
- اونیل** زیاد نیست؟
- دوره‌گرد** البته که نه! به همچین روزی! به سلامتی هیروشیما!
- اونیل** به سلامتی هیروشیما!
- اونیل می‌نوشد، با ولع محتوای شیشه را می‌یلعد. وقتی که تمام کرد، دوره‌گرد فریاد می‌زند:
- دوره‌گرد** یوهو!
- اونیل، با چشمان مبهم، دهان وارفته، حالت گیج و منگ، به زمین می‌افتد. دوره‌گرد خم می‌شود تا بیهوش شدن او را چک کند.
- دوره‌گرد** کمای اتیلن، عالیه! [برای توجه کار خود در کنار اینشتین] نمی‌تونستم بذارم در این حالت رانندگی کنه.
- اینشتین** این کیه؟
- دوره‌گرد** به امریکایی متوسط.
- اینشتین** مرسی، اینو که خودم فهمیده بودم. شغلش؟
- دوره‌گرد** بازاریاب تجاری. همشون این کارن.
- اینشتین** بازاریاب تجاری؟ باید الکل بیشتری رو دوام بیاره... با گفتن «مرسی آقای اینشتین بنه خاطر بمب» به چی می‌خواست برسه؟ برداشت من این بود که تصور کرده من بمب اتم رو ساختم.
- دوره‌گرد** واقعاً؟
- اینشتین** بله. ابلهانه‌س!

- دوره‌گرد** ابلهانه‌س، پس اهمیتی نداره.
- اینشتین** [برانگیخته] چیزی که ابلهانه‌س اهمیت زیادی داره، زیرا بلاهت شانس بیشتری برای باور شدن و تکرار شدن داره، تا جایی که تبدیل به چیزی عادی بشه و رنگ حقیقت به خود بگیره. شکافتن اتم آسون‌تر از تعصبه.
- دوره‌گرد** ممکنه فکر کنه... که... به خاطر کارای شماس که...
- اینشتین** که چی؟
- دوره‌گرد** که تونستن بمب اتم تولید کنن.
- مکت. اینشتین دوره‌گرد را تماشا می‌کند.
- اینشتین** شما هم امروز رو واسه گفتن این موضوع به من انتخاب کردید؟ [اینشتین سر خود را بین دستانش می‌فشارد] دیوونه!
- دوره‌گرد** آقای اینشتین... شما تقصیری دارین؟
- اینشتین مثل یک حیوان شکارشده زوزه‌ای می‌کشد:
- اینشتین** نه! به خاطر یه چیز خودم رو سرزنش می‌کنم، نوشتن نامه به روزولت... چون به تازگی فهمیدم که آلمانیا اون قدر هم که تصور می‌کردم پیشرفت نکرده بودن. [در حال توپیدن] اگه می‌دونستم که نازیا تو ساخت بمب اتمی شکست می‌خورن، هیچ کاری نمی‌کردم. نمی‌دونستم که هیتلر با محکوم کردن تحقیقات هسته‌ای، این اختراع یهودی مبتنی بر یک نظریه‌ی یهودی، دانشمندا رو دلسرد کرده.
- دوره‌گرد** نظریه‌ی شما؟
- اینشتین، به دام افتاده، خود را جمع می‌کند، تردید می‌کند، بن‌بن می‌کند.

## اینشتین

نه... [با خشونت] من نه بمب اتمی رو اختراع کردم، نه الهام‌بخشش بودم. هدف معادله‌های من پایان دنیا نبود. تحقیقات من نظری بودن، کار کاملاً نظری در فیزیک بنیادی. روش من تأمل نظری بود...

می‌نشیند، از نفس افتاده، و با پایین آمدن از موضع خود اعتراف می‌کند:

## اینشتین

به فرانسوی، بکرل<sup>۱</sup>، در سال ۱۸۹۶ رادیواکتیویته رو کشف کرده، ولی من بودم که در نظریه‌ی نسبیت، کشف کردم که جرم و انرژی دو صورت از یه واقعیت رو نشون می‌دن. بله، من یه حدسی داشتم، که مقداری انرژی تو ماده ذخیره شده. این پایه‌ی فیزیک هسته‌ای رو شکل داد. بعد از اون، همه باقی شو حدس زدن. از ۱۹۳۹، هر کسی متقاعد شد که امکان یه واکنش زنجیره‌ای وجود داره: انرژی آزاد شده به وسیله‌ی شکافت، نوترون‌های جدیدی تولید می‌کنه که فرایند رو دوباره راه می‌ندازه. [به دوره‌گرد] امروزه علم دیگه مؤلف نداره، نه بیشتر از ملیت. به‌تهایی پیش می‌ره، همه‌ی ما رو به خدمت می‌گیره، از ما مثل عروسکای نمایش استفاده می‌کنه تا معادله‌ها رو تدوین کنه.

## دوره‌گرد

اگه اون شبی که نظریه‌ی نسبیت رو طراحی کردین، کسی شما رو از بمب اتمی مطلع می‌کرد، از کار دست می‌کشیدین؟

اینشتین، منقلب، به دوره‌گرد خیره می‌شود و فکر می‌کند.

عجب سوالی!	اینشتین
عجب جوابی...	دوره گرد
صادقانه بگم، کاش می شد جبران کرد...	اینشتین
[توب را در هوا می گیرد] آره، اگه می شد جبران کرد...؟	دوره گرد
لوله کش می شدم.	اینشتین
شوخی می کنید؟	دوره گرد
اینشتین بودن یا نبودن... [مکت] اگه می شد جبران کرد، همین طور رفتار می کردم.	اینشتین
در این لحظه، بدن دراز کشیده ی اونیل جهشی می کند و می گوید:	
	اونیل
یوهوا!	
بدون توجه به این موقعیت، دوره گرد سیلی آرامی به او می زند تا ساکت اش کند. اینشتین سرش را در دستانش می پوشاند. مانند انعکاس باد، صدای انفجاری شنیده می شود، هیاوو، بدوبدوو، هق هق بچه ها. آیا این ها در هوای شب هنگام است یا در فکر دو مرد؟ نباید این را بدانیم.	
اینشتین سرش را بالا می آورد، گریه می کند...	
من کاری نکردم ولی نمی تونم خودمو ببخشم.	اینشتین
خدا هم موقع آفرینش دنیا حق انتخاب داشته؟	دوره گرد

در زیر نور بی‌رمق خورشید، دوره‌گرد و اونیل در کنار آب  
به همدیگر ملحق می‌شوند.

خوش‌خلقی ذاتی مرد دوره‌گرد تحت‌تأثیر تشویش قرار  
گرفته است. رنگ‌پریده و مراقب، از نگرانی رنج می‌برد.

الان روشنه که روسا بمب اتمی دارن. توی بیابون  
منفجرش کردن تا به ما طعنه بزنن.

اونیل

خبرشو خوندم.

دوره‌گرد

خبرچینا همه‌جای امریکا نفوذ کردن، ما از این اطمینان  
داریم. شما فکر می‌کنید که بلشویکا چطور بمب  
ساختن؟ با سرقت نقشه‌های ما؟

اونیل

این ممکنه؟

دوره‌گرد

می‌تونیم اقدامات احتیاطی رو چندبرابر کنیم، نگهبانان رو  
اضافه کنیم، دیوارا رو بالا ببریم، امنیت حفاظا رو تأمین  
کنیم، هیچی مانع به فیزیکدان نیست تا فرمول معادله‌ها  
رو پخش کنه. علاوه بر این زن‌ها هم هستن.

اونیل

چی؟

دوره‌گرد

سرویس جاسوسی روسا از فرستادن زن‌های خوشگل  
واسه اغوای مردای مهم و جلب اعتماد اونا دریغ نمی‌کنه.

اونیل



اونا همیشه دکتر اینشتین رو با این چیزا تأمین کردن،  
به نظر می‌آد سرش فقط تو ستاره‌ها نیست، بلکه اغلب  
توی باله‌ها

دوره‌گرد

لعنتی! همه اشتباه کردیم، من و شما: باید ما رو جاسوسی  
می‌کردن، نه این‌که ما جاسوس بشیم. [با جمع کردن خود]  
شما می‌خواید من باور کنم که اون فرمول معادله‌ها رو  
توی گوش زنا زمزمه می‌کرده! شما اونو متهم به خیانت  
می‌کنید!

اونیل

رسیدن به خیانت کار ساده‌ایه، کافیه احساسات خوبی  
داشته باشید. همین اینشتین شما به‌عنوان مثال: بعد از  
بمبارون هیروشیما و ناکازاکی از قدر بدویراه گفت که  
علنی گفت باید بمب رو از ایالات متحده بگیریم و بدیم  
به یه قدرت فراملی، یه ابزاری مثل سازمان ملل. نو سال  
۱۹۴۶، کمیته اضطراری دانشمندان اتمی رو تشکیل داد،  
یک گروه از صلح‌طلبای ضد هسته‌ای که محققای پروژه‌ی  
منهتن که تو ساخت بمب فعالیت داشتن عضووش بودن.  
هر بار که تونسته، آرا رو تکون داده، چه انتقال ادوات  
نظامی، چه خلع سلاح کلی. وقتی کسی این‌طور تحرک  
داره، فقط یه قدم تا سپردن راز تولید به شوروی داره.

دوره‌گرد

رو هوا حرف می‌زنید یا مدرک دارید؟

اونیل

یه سرنخ‌هایی داریم. اینشتین در حال حاضر تحت  
بیشترین نظارت. همه چیز بررسی شده، نامه‌هاش، سطل  
آشغالش، تماسای تلفنیش، ملاقات‌کننده‌هاش. حتایه

مورد رو هم از قلم نمی‌ندازیم. هر وقت حس کنیم آماده‌ایم...

دوره‌گرد سرش را پایین می‌اندازد.

دوره‌گرد

مجازاتش چیه؟

اونیل

دادگاه، زندان، تبعید، خواهیم دید. به مجازات ظریف و اسه برنده‌ی جایزه‌ی نوبل.

دوره‌گرد

این اواخر خیلی مجازات می‌کنن.

اونیل

منظورتون سیاه‌ها هستن؟ به چیزی که به شما مربوطه دخالت کنید.

دوره‌گرد

[من من‌کنان] احساس می‌کردم به من مربوطه، با این‌که سفیدپوست‌ام.

اونیل با تحقیر به لو چشم می‌دوزد، روشی که انگار برای تحمیل کردن سکوت است.

اونیل

[در اطراف خود به‌دنبال اینشتین می‌گردد] سروقت نیست، طبق معمول.

دوره‌گرد

تأخیر امتیاز زن‌های کوچک و مردای بزرگه. [تسلیم خشم ناگهانی می‌شود] من گرفتارش‌ام! شما زندگی منو فاسد کردین.

اونیل

واقعاً؟ حداقل می‌ذاریم به زندگی خونبه‌دوشی خودتون ادامه بدین. تصور کنید پرونده‌ی شما را باز کنیم...

دوره‌گرد

من هیچ گناهی ندارم.

اونیل

همه گناهکارن.

دوره‌گرد

نه!

- اونیل  
دوره‌گرد  
و بعضیا بیشتر.  
کافیه!
- اونیل  
دوره‌گرد  
مثلاً ما می‌تونیم رفتارهای سرزنش‌بارتون رو یادتون  
بیاریم: نقض مالکیت‌های خصوصی...  
اوه، واسه خواب...  
آزارای جنسی...  
داشتم خودمو توی رودخونه می‌شستم...  
همین‌طور انواع مالیاتای پرداخت‌نشده...  
اونیل  
دوره‌گرد  
مگه الان باید مالیات صدقات رو هم پرداخت کرد؟ شما  
پدر مسیح و دوازده حواری رو توی زندان به جرم فرار از  
مالیات درمی‌آوردین!
- اونیل  
کافیه! وظیفه‌ی شما اینه. اطلاعات مورد علاقه‌ی منو  
جمع‌آوری کنید. وگرنه... [می‌رود]
- اینشتین، کمی کم‌توان‌تر از معمول، رنگ‌پریده و خطوط  
صورت کشیده، به دوره‌گرد ملحق می‌شود.
- اینشتین  
دوره‌گرد  
یه خبر خیلی خوب دارم، دوستم!  
بمب روسی؟
- اینشتین لحظه‌ای متعجب می‌شود.
- اینشتین  
دوره‌گرد  
چی؟ بمب روسی؟  
[احساس خطر کرده] به من نگید که به خاطر بمب روسی از  
تعجب تا سقف بالا می‌پرید! نه، خواهش می‌کنم، اینو به  
من نگید.
- اینشتین  
[با شکلک] بمب روسی...  
اینشتین

<p>[مهیبتزده] شما به من گفته بودین که مخالف امریکایی موندن بمب هستین.</p>	<p>دوره‌گرد</p>
<p>[با تکبر] بمب امریکایی... امریکایا، بدون دانشمندان اروپایی، از پس به ترفه هم برنمی‌اومدن!</p>	<p>اینشتین</p>
<p>پس شما طرفدار بمب روسی هستین!</p>	<p>دوره‌گرد</p>
<p>از به‌کار بردن این اصطلاح مسخره دست بردارید. بمب روسی‌تر از امریکایی نیست. به‌علاوه آگه به‌اشتباه، لازم به اختصاص ملیت باشه، بهش می‌گفتیم بمب فرانسوی چون دانشمندایی که فعالیتشون منجر به اختراع بمب شد، آقا و خانم ژولیو-کوری<sup>۱</sup>، هالبن<sup>۲</sup> و کوارسکی<sup>۳</sup> بودن تو آزمایشگاه‌های کولژدوفرانس پاریس. کاملاً اونا حق ثبت اختراع رو در سال ۱۹۳۹ گرفتن. ولی بعد از قتل‌عام هیروشیما و ناکازاکی، فرانسویا ادعای کپی‌رایت نکردن.</p>	<p>اینشتین</p>
<p>[همچنان نگران] راضی هستین؟</p>	<p>دوره‌گرد</p>
<p>[با تلخی] از خوشحالی پایکویی می‌کنم!</p>	<p>اینشتین</p>
<p>چرا؟</p>	<p>دوره‌گرد</p>
<p>اینشتین ناگهان دچار حالت تهوع می‌شود و دنبال تکیه‌گاهی می‌گردد. دوره‌گرد برای حمایت از او به‌طرفش می‌شتابد.</p>	
<p>اوه... منو ببخشید... یه کم آب ندارید؟ آگه این قرص رو نخورم...</p>	<p>اینشتین</p>
<p>با آبجو پایین نمی‌ره قرصتون؟</p>	<p>دوره‌گرد</p>

---

1. Joliot-Curie  
2. Halban  
3. Kowarski

- اینستین چرا.
- دارو و آبجو را فوراً می‌دهد، آهی می‌کشد، آرام می‌شود.
- دوره‌گرد مشکلات هاضمه؟ می‌دونم. منم زندگی درونی غنی‌ای دارم.
- به همدیگر لبخند می‌زنند.
- اینستین خوب؟ پس چه چیزی شما رو خوشحال می‌کنه؟  
[با خنده‌ای مبهم] به زودی دیگه جنگی نیست.
- دوره‌گرد که کنایه را نگرفته، معنای اول جمله را درمی‌یابد.
- دوره‌گرد عالیه. چه مرقع؟
- اینستین بعد از جنگ جهانی چهارم.
- دوره‌گرد واسه چی؟
- اینستین چون دیگه انسانی وجود نداره. به لطف بمب H.
- دوره‌گرد یعنی چی بمب H؟
- اینستین یعنی این‌که، وقتی متفجر بشه، کسی واسه دفن مرده‌ها وجود نداره. بمب‌های A، بمب‌های اتمی که روی هیروشیما و ناگازاکی افتاد، در مقابل بمب H، بمب هیدروژنی، هیچی نیستن.
- دوره‌گرد خدای من...
- اینستین خدای شما؟ می‌خوام بدونم اون کجا رفته، مطمئناً زیاد به آزمایشگاه‌ها رفت و آمد نداره. [مکث] در حال حاضر انسان‌ها ابزار لازم و واسه از بین بردن خودشون و نابود کردن تمام زندگی رو دارن.

دوره‌گرد روی پاهایش می‌ایستد و با شدت به کنار اینشتین می‌آید، طوری که هرگز جرأت نکرده بود.

خجالت نمی‌کشین؟

بیخشید؟

خجالت نمی‌کشید که به دانشمندی؟ سلاح به دست وحشی‌های ابله می‌دین؟ آدم‌کش‌ها رو قوی‌تر می‌کنین؟ تودهنی زدن کار همیشه آدما بوده، ولی حالا با کمک شما مقیاسش عوض شده. متشکرم سرور من. کشتن حداکثر انسان در کوتاه‌ترین زمان. کشتار به‌سبک پنج‌ستاره، به‌راحتی آب خوردن. آه، چه پیشرفتی!

خب دیگه شما زیاده‌روی می‌کنید! اون...

پیشرفت مادر به‌خطا! منو باش فکر می‌کردم علم تجسم اوج تمدنه... آره، به‌لطف علم، بشر پیشرفت می‌کنه، ولی در بربریت. متأسفام آقای اینشتین، تحقیقات و دانش شما، ما رو توی راه اشتباه انداخته. نتیجه‌ی اون‌همه کاشت، شده جنگ‌های جهانی، اردوگاه‌های کار اجباری، بمب A، بمب H، پایان دنیا! شما چیزی جز مرگ نساختین!

ولی...

من می‌ترسم!

بلند می‌شود، وسایلش را جمع می‌کند و می‌رود.

صبر کنید. به من گوش کنید.

نه. من جیگرشو ندارم، از ترس مو به تنم سیخ می‌شه، عرق سرد می‌کنم، دل و روده‌هام به‌هم می‌پیچن...!

دوره‌گرد

اینشتین

دوره‌گرد

اینشتین

دوره‌گرد

اینشتین

دوره‌گرد

اینشتین

دوره‌گرد

سیاره‌ی زمین بوی تابوت می‌ده. دیگه امید ی وجود نداره. داریم نابود می‌شیم. من از امروز می‌ترسم. به فردا اعتماد ندارم. می‌ترسم که پس فردایی نباشه. وقتی به به احمق برخورد می‌کنم گیج می‌شم. وقتی به نابغه رو می‌بینم میخ‌کوب می‌شم. نمی‌دونم باید به کدوم یکی بی‌اعتماد باشم، به نبوغ یا به حماقت.

فرار می‌کنه، اینشتین را حیرت‌زده رها می‌کنه. پیرمرد می‌خواهد دوره‌گرد را بگیرد، اما لحظه‌ای که بلند می‌شود از ناراحتی سرخ می‌شود و روی زمین می‌افتد. چند ثانیه بعد، دوره‌گرد با پاهای خود بر می‌گردد زیرا افتادن دوستش را دیده است.

آقای اینشتین... آقای اینشتین...

دوره‌گرد

اونیل به نوبه‌ی خود وارد می‌شود، معذب، و صحنه را می‌بیند. دوره‌گرد وقتی او را می‌بیند صدایش می‌کند.

عین موش مرده اون‌جا خشکتون نزنه! یه دکتر خبر کنید، زود!

اونیل نزدیک می‌شود و می‌بیند که اینشتین حالش بد است.

باهاش حرف بزنید. نذارید چشماشو ببندد. من زود می‌رم دنبال کمک. [اونیل بعدو می‌رود]

اونیل

دوره‌گرد، دانشمند را بغل می‌گیرد، و سبلی‌های آرامی به اینشتین می‌زند که در آخر هوشیاری خود را به‌دست می‌آورد.

آه، آها... دکتر اینشتین... پیش من بمونید. رفتن دنبال  
دکتر و آمبولانس. ددد... ددد... پیش من بمونید. [بمدنبال  
موضوع بحث است تا توجه اینشتین را جلب کند] راستی،  
می‌خوام بدونم شما امریکا رو دوست دارید؟  
اینشتین، خیلی آرام، مثل بچه‌ها جواب می‌دهد.

دوره‌گرد

معلومه.

اینشتین

چرا؟

دوره‌گرد

چون به دوست تو امریکا دارم.

اینشتین

واقعاً؟ شبیه چیه؟

دوره‌گرد

به ریش غول‌آسا با کله‌ی سرخ‌پوستی.

اینشتین

با محبت به یکدیگر نگاه می‌کنند.

به جز ظاهر خیره‌کننده‌م، چیه در من تحسین می‌کنید؟

دوره‌گرد

گاهی دوست داشتن آدم‌ها سخته. ولی با شما راحت.

اینشتین

واسه چی؟

دوره‌گرد

از اون جایی که ما تو هیچی تفاهم نداریم، همیشه کلی  
چیز واسه به‌هم گفتن داریم. [می‌خندند] آدم‌ها عاشق  
اهداف مسخره هستن، ثروت، قدرت، تجمل، افتخار.  
شما نه.

اینشتین

من آزادم.

دوره‌گرد

به‌هیچ‌وجه. شما با وقف وجود خودتون به پسر  
از دست‌داده‌تون، خودتون رو در خاطر اتمون حبس کردین.  
واسه احترام به اون دور از دیگران زندگی می‌کنید، دور از  
جامعه، دور از معیارها، دور از هر چیزی که قبلاً

اینشتین



می شناختین. به عزاداری موندگار و تماشایی. شما منو منقلب می کنید. در مقایسه با شما، من احساس بیچارگی می کنم.

بس کنید! شما تحسین برانگیزین.

دوره گرد

اینشتین

تحسین برانگیز، من؟ این نسبیّه. پشت این دانشمند بزرگ، به پدر حقیر و به شوهر ناچیز پنهان شده. من به اعتماد او نا خیانت کردم، من... [با دشواری] دوتا بچه دارم که ژنتیکی بیمارن، یکی شون مرده، اودنیکی تو پرورشگاهه. به پسر باهوش دارم، هانس آلبرت، که مهندسی هیدرولیک در برکلی تدریس می کنه، که باهاش حتا کمتر از همکارام رفت و آمد دارم. می ترسم مغزم بزرگتر از قلبم باشه.

نه، شما بشریت رو دوست دارین.

دوره گرد

اینشتین

خوابشو می بینم... دوستش دارم؟ [مکث] من همه رو دوست دارم ولی آیا تا به حال به طور مشخص کسی رو دوست داشته ام؟

ناگهان شروع به لرزش می کند درحالی که دندان هایش به هم می خورد.

چی شد؟

دوره گرد

اینشتین

حالم خوب نیست دوست من. همیشه ارقام زیادی توی مغزمه، ولی الان بیشتر هم شده: تعداد قربانی ها. صدها هزار. فردا می رسه به میلیون ها. پس فردا به میلیاردها. و این ارقام با بقیه فرق دارن، بوی جسد می دن، بوی پوسیدگی، بوی فضولات انسان. شما حسش

می‌کنید؟ این موج انفجار هیروشیماست... هر شب از اقیانوس آرام عبور می‌کنه. مگاتن‌ها انرژی، بادهایی که به دنبال افسردگی می‌آن، هوای سوزان... موج انفجار هیروشیما زمین رو طی می‌کنه. به من می‌رسه، شونه‌م رو لمس می‌کنه، بیدارم می‌کنه و من نیستی رو می‌بینم. لایه‌هایی از دوده آسمون رو می‌پوشونن.

در این لحظه اینشتین دوباره بدحال می‌شود و هوشیاری‌اش را از دست می‌دهد. دوره‌گرد مضطرب می‌شود.

دکتر اینشتین! دکتر اینشتین... کمک! یکی کمک کنه! زودا

دوره‌گرد



۸

در هوای گرگومبشی که قرص ماه سر بر می آورد، دوره گرد  
و اونیل با هم روبه رو می شوند. اونیل، با کت بلند،  
دستکش و شال، آماده ی حرکت است. و اما دوره گرد، او  
هیجان خود را زیر شور و حرارتش پنهان می کند.

ولی من بهتون می گم که اون می آد پیش من  
نمی آد.

دوره گرد

اونیل

بهم قول داده. یکشنبه ی بعدی که ماه کامله. هیچ وقت من  
نمی کاشت.

دوره گرد

دیگه بهش فکر نکنید. اون جابه جا نمی شه، دیگه از  
خونش بیرون نمی آد. خیلی حالش ناجوره.

اونیل

حرف شما رو باور نمی کنم!

دوره گرد

هرچند که دوره گرد در جریان ضعف شدید اینشتین قرار  
دارد، آن را انکار می کند. با حرکتی زمخت، اونیل کارت  
ویزیتی به طرفش دراز می کند.

اگه جزئیاتی به دست آوردید، می تونید با این شماره با من  
در تماس باشید.

اونیل

دوره گرد از گرفتن کارت خودداری می کند.

**دوره گرد** اوزن یه سرما خوردگی ساده داره، شما دارید دفنش می کنید!

**اونیل** حتا اگه من رفتنم رو به تأخیر بندازم، اون شفا پیدا نمی کنه.

دوره گرد از غم و اندوه لبه‌ایش را می‌گذرد. اونیل ادا می‌دهد، با پیشانی چین داده:

فکر می‌کردم که هوور<sup>۱</sup> باهانش دشمنی کنه، یه کمپن برای بدنام کردنش سازمان‌دهی کنه، از ایالات متحده اخراجش کنه. ما اغلب در این موارد با آژانس صحبت کردیم... ولی هوور جرأت نکرد. پرونده‌ی اینشتین رو بستن. کار من به هیچ دردی نخورد. [با اصرار] کارت منو بگیرید.

دوره گرد تردید می‌کند بعد کارت را می‌گیرد. مانند زمان ردوبدل کردن کالا، یک بطری از کت خود درمی‌آورد.

بگیرید. یه هدیه‌ی کوچیک خدا حافظی.

**دوره گرد** واسه من؟ شراب بوربن؟ لطف... لطف کردین. سورپریز شدم. متشکرم.

چندین قدم دور می‌شود و چیزی که ذهنش را مشغول کرده اعتراف می‌کند.

من از این آلمانیه هیچی نفهمیدم.

**اونیل** طبیعی، تا وقتی که جواب سوآلا رو حتا قبل از پرسیدن در اختیار دارید، نمی‌تونید از چیز جدیدی سر در بیارید.

شما این طور نیستید؟

**دوره گرد**

- دوره‌گرد  
اونیل  
دوره‌گرد
- من، من سؤالی بی جواب دارم.  
اون چطور؟  
اون از خودش سؤالی می‌پرسه که هیچ‌کس تا حالا از خودش نپرسیده، و گاهی واسه شون جواب پیدا می‌کنه. اینه اون چیزی که به نابغه رو از دوتا تاپاله مثل ما متمایز می‌کنه.
- اونیل  
دوره‌گرد
- بازم نمی‌فهمم.  
اینستین به آرمان گراست، شما به نظریه پردازین، و من به واقع گرام.
- اونیل  
دوره‌گرد
- کدوم یکی می‌بره؟  
قطعاً واقع‌گرا نمی‌بره چون که من به گه روی به تپه‌ی آشغال باقی موندم.
- اونیل
- [فکرش را دنبال می‌کند] به نظر من، اینستین از حمایت جایی سود می‌بره.  
از طرف کی؟
- اونیل
- از شهرتش. چون که اون تو دنیا شناخته‌شده‌س، بهش اجازه دادن علیه جنگ سخنوری کنه، از یهودیا دفاع کنه، از سیاها، کمونیستا.
- دوره‌گرد
- اشتباهه. شما خیلی خوب می‌دونید که پرونده‌تون خالیه.  
دوره‌گرد فاصله می‌گیرد. اونیل بطری را داخل جیبش جا می‌دهد.
- اونیل  
دوره‌گرد
- و متشکرم به خاطر بورین. واسه‌م به... به خاطره می‌سازه.  
[غرغرکنان برای خودش] حرف می‌زنی، توش شاشیده‌م.

اونیل ناپدید می‌شود. دوره‌گرد به طرف جایی می‌رود که جاسوس حرکت کرده و در خلا شروع به ناسزا گفتن به او می‌کند.

این همه‌ی اون کاریه که کردین؟ به نابغه رو سال‌ها تحت نظر می‌گیرین، بعد از احمق هم کودن‌تر می‌شین، و دست‌خالی‌تر از اولش برمی‌گردین. شما احمق‌این! دست‌وپاچلفتیای بی‌خاصیت!

در به هم می‌خورد. ماشین اونیل حرکت می‌کند.

وقتی فکر می‌کنیم که اینشتین واسه همچین آدمایی تقلا می‌کنه ا واسه تأمین صلح آدمای مضر، هوورها، اونیل‌ها، مک‌کارتی‌ها کاملاً اشتباه می‌کنه، اینشتین کاملاً اشتباه می‌کنه. بمب رو باید بندازن تو بخش زایمان، تو گهواره‌ی آدمای ابله!

از پشت سر او، بدون این‌که متوجه شود، اینشتین وارد می‌شود، ضعیف، به کمک عصا.

اینشتین بینم چی شده، سر ماهیا داد و بی‌داد می‌کنی؟

دوره‌گرد کم مانده از خوشحالی از حال برود.

شما شماین؟

دوره‌گرد

قرار نیست که دوباره منو با یه ولگرد که شبیه نیشته اشتباه بگیری؟

اینشتین

اوه، خیالمو راحت کردین... اونا به من گفته بودن که... که شما حالتون خوب نیست.

دوره‌گرد

اونا کی از؟

اینشتین

دوره‌گرد  
اینشتین  
مردم، توی شهر.  
به «اونا» تبریک بگید. «اونا» حق داشتن: من بهترین  
لحظات رو داشتم.

دوره‌گرد برای کمک به نشاندن او می‌شتابد.

دوره‌گرد  
اینشتین  
دوره‌گرد  
اینشتین  
تونستید تا این جا رانندگی کنید؟  
هلن دوکاس<sup>۱</sup>، دستیارم، توی ماشین منتظره.  
شما... به‌خاطر من اومدین؟  
قسم خورده بودم که همدیگه رو دفعه‌ی بعدی که ماه  
کامله ملاقات کنیم. خیلی خوب از پس قرص کامل ماه  
برمی‌آی. امشب چطوری خودنمایی می‌کنه؟

هر دو کنار هم می‌نشینند. اینشتین سرش را بلند می‌کند و  
پتوی پشمی را روی خود بالا می‌کشد.

اینشتین  
دوره‌گرد  
تماشا کنیم!  
از اون جایی که پیش‌بینی تمام عواقب کارهای آدم  
غیرممکنه، آدم عاقل خودش رو به تماشای جدی اطرافش  
محدود می‌کنه.

[با تحسین جمله] اوه، اوه...]

دوره‌گرد  
اینشتین  
اینو وقتی می‌خواستم تو خونه هیچ غلطی نکنم به زخم  
می‌گفتم.

اینشتین  
افسوس که خیلی دیر به من یادش دادید که بتونم از شما  
استفاده کنم. [ماه را بررسی می‌کند] اوه، شما کارتون رو



به نحو احسن انجام دادین! باشکوه! از شاهکار رد شده.  
این دست کم به ماه پونزده دلاریه.

اوه نه، بذارید بهتون تقدیمش کنم.

دوره گرد

اینشتین دسته‌ی بزرگی از اسکناس بیرون می‌آورد که آن را  
داخل جیب دوره گرد می‌چپاند.

چرا، چرا، اصرار می‌کنم. مورد استفاده شما ازش بیشتره.

اینشتین

دوره گرد می‌فهمد که این هدیه‌ی خداحافظی است، چنان  
بغض گلویش را می‌فشارد که نه موفق به جواب دادن  
می‌شود و نه قدردانی.

شما وقتی به آسمون زل می‌زنید، مرزها رو می‌بینید؟ وقتی  
ستاره‌ها رو تماشا می‌کنید، به نظرتون گذرنامه، ویزا،  
بازرسی گمرک و رنگ پوست معنایی داره؟

دوره گرد سرش را تکان می‌دهد.

دوره گرد

در حقیقت این شما هستید که بی‌خانمان‌اید،  
بی‌رگ‌وریشه، بی‌وطن، همه‌جا غریبه هستید و هیچ‌جا  
غریب نیستید. به انسان‌اید. شما نه تنها روی زمین، بلکه  
در آسمون قدم می‌زنید، آشنای ستاره‌ها، زائر بی‌نهایت،  
فهرمان نسبیست هستید. من در مقایسه با شما به بورژوازی  
مقیم هستم، به کودن. [می‌خندند، سبکمرانه]

آقای اینشتین، چرا من؟

دوره گرد

چون که شما این.

اینشتین

ولی من دنده عقب رو هم اختراع نکردم.

دوره گرد

**اینشتین** [لرزان] نمی‌دونم آیا چیزی که من اختراع کردم، مستقیم یا غیرمستقیم، منو قابل معاشرت کرده یا نه... [خم می‌شود] شما قلب مهربونی دارید. می‌دونم که قادر به خیانت کردن نیستین.

**دوره‌گرد** من؟

**اینشتین** خیلی احتمال می‌دم که مأموران اف‌بی‌آی گاهی شما رو اذیت کرده باشن... بنابراین به خاطر این دردسر منو ببخشید.

ولگرد، گیج، دلش می‌خواهد که اینشتین را بغل کند ولی جلوی خود را می‌گیرد.

هوور، ترومن، مک‌کارتی... دیگه نمی‌تونیم با همدیگه بیشتر از سگ و گربه تفاهم داشته باشیم: اونا سیاست خودشون رو اخلاقی جلوه می‌دن در حالی که من سعی می‌کنم سیاست اخلاقی رو پیدا کنم. حالتون چطوره؟

**دوره‌گرد**

**اینشتین** در زندگیم سه حقارت بزرگ رو شناختم، بیماری، پیری و نادانی. خوشبختانه چیزی فراتر از این سه وجود داره.

**دوره‌گرد** چه چیزی؟

**اینشتین** مرگ. [این کلمه را بدون ترس بیان می‌کند، مانند مردی که سرنوشت خود را پذیرفته] مثل یک بدهی قدیمی نزدیک می‌شه، که بالاخره موفق به پرداختش می‌شم...

دوره‌گرد گلوی خود را صاف می‌کند، موضوع را عوض می‌کند.

دوره گرد

یادتون می‌آد به روز، چند سال پیش، از ترس این‌که شما دانشمندا سلاحای زیادی قدرتمند طراحی کنین عصبانی شده بودم؟ خب حالا نظرمو عوض کردم. ترس حافظه ماست. رویارویی هسته‌ای چنان ترسی رو ایجاد می‌کنه که رهبرها مجبور به مذاکره قبلی می‌شن. ما به صلح می‌رسیم چون همه از ترس شلوار خودشونو خراب می‌کنن.

اینشتین

صلح؟ این اسمیه که شما به این وحشت می‌دید؟

دوره گرد

صلح اتمی!

اینشتین

من خواستم که این جنگ انجام بشه تا از شر جنگ خلاص بشیم، و حالا اینه نتیجه‌ش: صلحی که اسمش جنگ سرده! صلح همیشگی به لطف هراس همیشگی!

دوره گرد

آدم‌ها اصلاح نمی‌شن آقای اینشتین: اونا باید ماتحت خودشونو هم بکشن تا فکر کنن. بدون دشمن یا خطر با هم متحد نمی‌شن. شما، شما به انسان‌گرایی براساس حسن نیت اعتقاد دارین؛ من فقط به همبستگی بر اثر ترس اعتقاد دارم.

اینشتین

موافق نیستم. ما در طول قرن‌ها، خیلی از تمایلات سطح پایین خودمونو اهلی کردیم و باتحمل‌تر، منطقی‌تر و باظرافت‌تر شدیم. انسان به یه آفرینش طبیعت خلاصه نمی‌شه. اون اختراع خودشم هست. ما می‌تونیم خودمونو را خالص کنیم. رویای من اینه که روزی بشر از خشونت و ترس خلاص بشه.

دوره گرد

من مردم رو همون‌طور که وجود دارن می‌پذیرم. ولی شما، می‌خواید تغییرشون بدید.

اینشتین

دقیقاً. مآله امروز دیگه انرژی اتمی نیست، قلب انسان هاست. قبل از خلع سلاح نظامی‌ها باید اول جان‌ها رو عاری از سلاح کرد. [مدادی را در می‌آورد و می‌تراشد] بفرما، این همه‌ی زندگی منه.

چی؟

دوره‌گرد

اینشتین

تراشه‌ها... به مداد رو که کامل بتراشی ۱۷۵ تا تراشه می‌ده. این خلاصه‌ی دقیق وجود منه: به‌خاطر روزی سه تا مداد، روزانه ۵۲۵ تراشه تولید می‌کنم، می‌شه ۳۶۷۵ در هفته، به‌عبارت ۱۹۱۱۰۰ در سال. تصور می‌کنید؟ از زمان ورودم به دانشگاه در سن ۱۸ سالگی، ۶۳۵۱۰ مداد مصرف کردم، بیش از ۱۱ میلیون تراشه تولید کردم، بدون احتساب گچ‌ها، قلم‌ها و مرکب‌هایی که تموم کردم. سی صفحه در روز بهش اضافه کنید، می‌شه ۶۳۵ هزارتا، تا الان، به خشک‌کن برای هر پنجاه صفحه، می‌شه ۱۲۷۰۰ تا، به پاک‌کن در ماه، می‌شه ۳۰۱۶ تا، من یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان زباله روی این سیاره هستم.

این چیزی نیست که از شما به یادها می‌مونه.

دوره‌گرد

اینشتین

بله، همه‌ی این تراشه‌ها تو به فرمول کوچولو خلاصه می‌شه:  $E=mc^2$ . [مکت کوتاه] چه مسخره! قصد خیر داریم ولی به‌ناچار بدی می‌کنیم. در طول عمرم، خودم رو وقف حقیقت کردم، نظریه‌های انسانی رو توسعه دادم، نقشه‌های دقیق و سخاوتمندانه رو تصویر کردم، درحالی‌که تقدیر، با اصرار بی‌رحمانه، نتایج منفی اون‌ها رو چندین برابر کرده. بدترین رو از دست دادن غیرممکنه درحالی‌که بهترین،

همچنان که من مثل رنگین کمون تو آسمان آبی جلو می‌رم،  
عقب‌نشینی می‌کنه. فرمول وجودی من اینه: خدای  
اختیاری و شیطان ناخواسته.

نمی‌ذارم خودتونو سرزنش کنین.

دوره‌گرد

من به تراژدی‌ام، تراژدی نیست‌های خیرخواهانه. در واقع  
چیزی که آروم‌ام می‌کنه اینه که به اونا ملحق می‌شم... به  
خرده‌ریزها، گردوغبار، خاکستر. چه تسکینی...

اینشتین

بس کنید!

دوره‌گرد

چرا باید در مقابل چیزی که اجتناب‌ناپذیره عقب‌نشینی  
کرد؟ آدم‌های در حال مرگ دو نوع هستن، شورشیا و  
راضیا، اونایی که آخرین فریاد رو می‌زنن، اونایی که  
آخرین آه رو می‌کشن. من آخرین آه رو می‌کشم... [مکت]  
دلم براتون تنگ می‌شه.

اینشتین

منم همین‌طور.

دوره‌گرد

عالیه، این‌طور نیست؟

اینشتین

وحشتناکه!

دوره‌گرد

به هیچ وجه. این نبودن، دوستی ما رو باشکوه می‌کنه.  
[مکت] بعد از رفتن به عزیز، نه از غصه، بلکه باید از  
شادی گریه کرد. بیشتر از این که افسوس آدمی رو بخوریم  
که دیگه نیست، باید به خاطر چیزی که بوده خوشحال  
باشیم.

اینشتین

صدای زنی از دور شنیده می‌شود.

دکتر اینشتین!

صدای هلن دوکاس

- اینشتین [با صدای بلند] بله! [به دوره‌گرد] دیگه بریم، باید عجله کنم. بینم ساعت چنده؟
- دوره‌گرد عجله نکنید. ترجیح می‌دم توی اون دنیا هم مثل این جا تاخیر داشته باشید.
- همدیگر را نگاه می‌کنند.
- اینشتین باید برگردم، چندتا نامه است که باید بنویسم، و می‌خوام ندای صلح رو که برتراند راسل انگلیسی نوشته امضا کنم. چی؟ می‌خواید کار کنید؟
- دوره‌گرد زندگی شبیه دوچرخه‌سواریه، اگه نمی‌خوای تعادلت رو از دست بدی، باید به جلو رفتن ادامه بدی.
- اینشتین ولی می‌تونید استراحت کنید.
- اینشتین می‌خوام به رازی رو بهتون بگم دوست من: من خیلی خوشبخت بودم. بله، نمی‌دونم چطوری موفق شدم که با داشتن این همه درگیری روشن‌فکری، این همه توهین، عبور از دو جنگ جهانی و دو ازدواج به این جا برسم، ولی این یه عمله، یه واقعیت زیباس. عجیبه که به طرز گستاخانه‌ای خوشبخت بودم.
- اینشتین به آرامی دور می‌شود، با افسوس.
- بلرود.
- دوره‌گرد خیلی غصه می‌خورم، دکتر اینشتین، وقتی دیگه این جا نباشین.
- اینشتین من این جا خواهم بود.
- دوره‌گرد بیخشید؟

**اینشتین** آسمون رو نگاه کنید. من اون جام.  
**دوره‌گرد** کجا؟  
**اینشتین** توی خلأ. بین ستاره‌ها. همه‌ی اون خلأ من هستم. بهتون  
 این طوری علامت می‌دم.  
 صدا از دور تاکید می‌کند.

**صدای هلن دوکامس** دکتر اینشتین! دکتر اینشتین!  
**اینشتین** الان می‌آم. [بسمت دوره‌گرد می‌چرخد] زندگی در ظاهر  
 هیچ معنایی نداره. ولی با این حال غیرممکنه که معنایی  
 نداشته باشه. [آسمان را نشان می‌دهد] تا بعد...

به همدیگر علامت بدرود می‌دهند، سپس اینشتین خارج  
 می‌شود. دوره‌گرد دوباره می‌نشیند و آسمان را نگاه می‌کند.  
 ناگهان ستاره‌ها ناپدید می‌شوند.

**دوره‌گرد** چی؟ دکتر؟ دکتر! دکتر اینشتین...  
 چیزی جز خلأ ستاره‌ها بالای سر دوره‌گرد وجود ندارد.  
 اینشتین به تازگی مرده است. همچون یک خاطره، نوای  
 ویولن بلند می‌شود، عالی و باشکوه، فضا را پر می‌کند.  
 دوره‌گرد، با چشمان اشک‌آلود، برهوت آسمان را تماشا  
 می‌کند، ولی خود را وادار به لبخند زدن می‌کند.

پایان.

گزیده‌های از نمایشنامه‌های خارجی منتشر شده در انتشارات المراز  
آتن - مسکو و هیچی / اودو کیموس تسولا کیدیس / سکینه عرب‌نژاد  
آدمای خوب / دیوید لینزی ابر / یاسین محمدی  
آرکادیا / تام استوپلر / سیمین زرگران  
آگوست در اسیج کانتی / تریسی لیس / آراز بارسقیان  
آندروماک / اوربید / مهناز خطیبی  
آندروماک / ژان راسین / پویان غفاری  
آواز دهکده / آنول فوگارد / مهلا صالحی  
لوپاب / کارلو گولدونی / عباسعلی عزتی  
لریاب هارولد و پسرها / آنول فوگارد / داوود زینلو  
لزیت المقدس تا اریحا / ایگناسیو آستوی / آرمین مبارک، آذین مبارک  
لودیوس / لوکیوس آتوس سنکا / بازخوانی تد هیوز / امین اصلانی  
لورینیس / سارا رول / دلارا نوشین  
بادبزن / کارلو گلدونی / عباسعلی عزتی  
باغ وحش شیشه‌ای / تنسی ویلیامز / منوچهر خاکسار هر سینی  
بالمسکه‌ی دزدان / ژان انوی / فهیمه موسوی، سعیده شکوری  
برهان / دیوید اوبورن / امیر حسین طاهری  
بوسه‌ی هنگبوت / مانوئل بونگ / منوچهر خاکسار هر سینی  
پاریا / آگوست استریندبرگ / جواد عاطفه  
پترا / آگوست استریندبرگ / جواد عاطفه  
پرتره‌ی دورا / الن سیکسو / زهرا قربان خانلو، غلامحسین دولت‌آبادی  
جشن تولد / هارولد پیترا / شعله آذر  
جلجتا / ویلیام بانلر ییتس / فرید قدمی  
جنگ و صلح (اقتباس نمایشی از رمان تالستوی) / میخائیل بولگاکف / عباس علی عزتی  
جوانی از آنلاتا / هورتون فوت / سکینه عرب‌نژاد  
چرخه‌ی کتاکمی / رابرت شنکن / آراز بارسقیان  
چشم‌اندازی از پیل و گلر / آزمون / آرتور میلر / منیره محامدی  
خانه‌ی پاکیزه / سارا رول / مازیار معاونی  
خدای کشتار / یاسمینا رضا / علیرضا کوشک جلالی  
خواهران خوب / میشل ترامبلی / آهو خردمند  
خون عشق دروهین / دن دلیلو / پدram لعل بخش  
در لونسلا / برایان فریل / سحر خلیلی

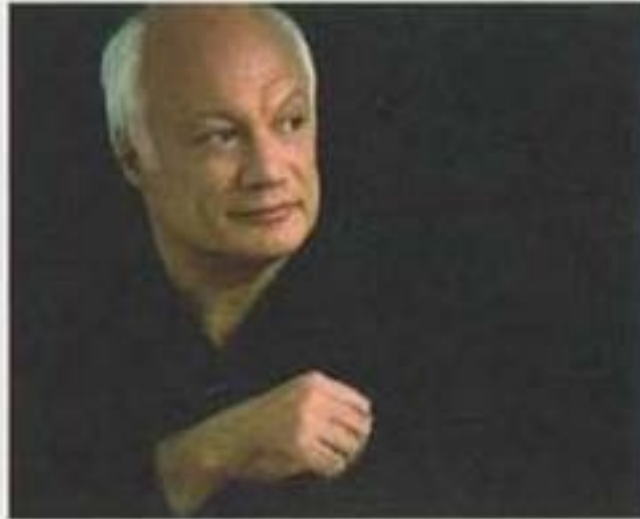




# La trahison d'Einstein

Éric-Emmanuel Schmitt

Traduit par Fahimeh Moussavi



در سواحل دریاچه‌ای در نیوجرسی، دو آدم عجیب با یکدیگر دیدار و همدردی می‌کنند. یکی از آنان آلبرت اینشتین و دیگری ولگردی بریده از جامعه است.

در این دیدار، اینشتین وضعیت دشوار خود را معرفی می‌کند. او به‌عنوان فعال صلح از نتایج وحشتناک فعالیت‌های نظری خود آگاه است و از تولید اولین بمب اتمی به‌دست هیتلر و نازی‌ها می‌ترسد.

آیا او باید باورهای خود را نفی کند و روزولت را خبردار کند، تا امریکا برنده‌ی مسابقه دست‌یابی به سلاح کشنده شود؟ او به‌عنوان یک آلمانی، یک هوادار چپ... شاید یک خائن، که شک آقبی‌ای را برانگیخته، از چه جبهه‌ای باید طرفداری کند؟

در این کم‌دی هوشمندانه و جدی، و گاهی خنده‌دار، اریک‌امانوئل اشمیت کشمکش اخلاقی مرد نابغه‌ای را مجسم می‌کند که به‌رغم میل خود، مخترع ماشین نابودی جهان است...

